

آیا خدا وجود دارد؟

مناظره میان مفتی شمائل ندوی و جاوید اختر



ترجمہ و ترتیب

ہدایت اللہ ذاہب



آيا خدا وجود دارد؟

مناظره ميان مفتی شمائل ندوی و جاوید
اختر



ترجمه، جمع آوری و ترتیب: هدايت الله ذاهب



چراغ لاله

کابل: زمستان، ۱۴۰۴



مشخصات کتاب

• عنوان: آیا خدا وجود دارد؟

• ترجمه و جمع آوری: هدایت الله ذاهب

• برگ آرای: هدایت الله ذاهب

• ناشر: کانون فرهنگی چراغ لاله (اینترنتی)

• نوبت و سال نشر: اول، زمستان ۱۴۰۴ هـ ش

حق چاپ، تکثیر، ترجمه، نشر و کاپی محفوظ و مخصوص کانون فرهنگی چراغ لاله است

ایمیل: laleh@cheragh.info

مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، والصلاة والسلام على عبده ورسوله وخليته وصفوته من خلقه نبينا وإمامنا وسيدنا محمد بن عبدالله، وعلى آله وأصحابه ومن سلك سبيله واهتدى بهداه إلى يوم الدين!

شخصاً علاقه به بحث و مباحثه ندارم. برای من وجود خدا مانند آفتاب روشن است. آفتاب نیازی به دلیل ندارد. نمی‌گویم که مباحثه با ملحدین بیهوده است، اما شخصاً با کسی که در روز روشن می‌گوید، روشنی از آفتاب نیست، نمی‌خواهم سرگرم باشم.

خصمان گویند کاین سخن زیبانیست خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست به همین خاطر علاقه‌ی چندان نداشتم این مناظره را ترجمه کنم اما دو موضوع مرا وادار کرد تا به این کار مبادرت ورزم. نخست اینکه بعضی برادران دعای رحمت برای کسی کرده بودند که این مناظره را ترجمه می‌کند. دوم اینکه من با شعر اردو علاقه دارم و اشعار جاوید اختر را دوست داشتم، اما بعدها متوجه شدم که از شهرت خویش استفاده کرده و با استفاده از رسانه‌های که در اختیار دارد، به صورت یک‌جانبه به دین و دین‌داران می‌تازد. یکی از دلایلی که این مناظره را ترجمه کردم این است که مردم بدانند: کسانی که یک‌طرفه با استفاده از شهرت به دین و خداباوری می‌تازند، وقتی در مقابل یک خداباور دارای فکر قرار می‌گیرند، سست مغزی ایشان آشکار می‌شود.

با احترام

هدایت الله ذاهب

مناظره

مجری برنامه: به مناظره‌ی بسیار مهمی که امروز در کلبِ قانون اساسی برگزار می‌شود، همه را صمیمانه خوش آمد می‌گوییم. نام من سورب دیوودی است. من سردبیر مجله‌ی هندی «اینديا تودی» و «الِن‌تاپ» هستم و امروز مسئولیت گرداندگی (مدیریت) این مناظره را نیز بر عهده دارم. قبل از آغاز، اجازه بدهید روشن سازم که عنوان و موضوع این مناظره چیست: آیا خدا وجود دارد؟

این مناظره میان دو دانشمندی برگزار می‌شود که نام‌هایشان آقای جاوید اختر و آقای مفتی شمائل ندوی است.

اجازه دهید چند نکته‌ی اساسی را برای هر دو طرف توضیح دهم تا این مناظره به گونه‌ای منظم و منسجم پیش برود؛ نه مانند سایر مناظره‌های مروج امروزه. می‌خواهم مناظره‌ی داشته باشیم که مبتنی بر مطالعه، نوشتار و چارچوب اکادمیک باشد.

نخست، این موضوع را برایتان توضیح می‌دهم که چارچوب این مناظره چگونه خواهد بود و ساختار آن چیست؟ در آغاز، - مفتی شمائل ندوی جوان و دانشمند، به مدت ۱۰ دقیقه دیدگاه‌ها و دلایل خود را برای شما مطرح خواهند کرد. پس‌از آن، آقای جاوید اختر نیز به مدت ۱۰ دقیقه سخنان خود را ارائه خواهند نمود.

بعداز آن، مرحله‌ای آغاز می‌شود که در زبان انگلیسی به آن «Rebuttal» (پاسخ متقابل) گفته می‌شود؛ یعنی این که آیا شما با سخنان طرف مقابل موافق هستید و یا خیر. در دور دوم مناظره هردو آقا، هر یک، هفت دقیقه وقت خواهند داشت. پس‌از آن دور دوم پاسخ متقابل شروع می‌شود که هردو اشتراک کننده در آن پنج دقیقه وقت خواهند داشت.

پس‌از آن، گفتگوی رودررو و پاسخ‌دهی متقابل میان هر دو دانشمند آغاز خواهد شد.

۶ □ آیا خدا وجود دارد؟

برای این بخش، تقریباً ۱۶ دقیقه زمان در نظر گرفته‌ایم. البته این موضوع که چند سؤال مطرح خواهد شد به ماهیت پرسش‌ها بستگی دارد. باید به یاد داشت که ما به زمان‌بندی پایبند هستیم.

پس از آن، در بخش پایانی، دوباره به هر دو اندیشمند فرصت داده می‌شود تا خطابه‌ی پایانی خود را ارائه کنند.

بعد از آن به مهم‌ترین بخش این مناظره می‌رسیم. و آن این است که شما حضار و همچنان میلیون‌ها و حتی میلیاردها انسانی که این مناظره را از طریق اینترنت تماشا می‌کنند، پاسخ به پرسش‌های خویش بیاورند. بنابراین، تلاش خواهیم کرد تا - از شما که در اینجا حضور دارید - برخی از پرسش‌هایتان را مطرح کنیم. برای این بخش، ۳۰ دقیقه زمان تعیین شده است. به این ترتیب، این مناظره مجموعاً در حدود ۲ ساعت طول خواهد کشید.

دو یا سه نکته‌ی اساسی وجود دارد که باید به آن‌ها توجه کنیم:

۱. در هیچ شرایطی نباید بی‌احترامی شخصی صورت بگیرد. اینجا جای جنجال و هیاهو نیست؛ زیرا تمام دنیا در حال تماشا است و ما باید یک معیار و الگو ارائه کنیم. باید نمونه‌ای باشیم که نشان دهد انسان‌های اهل مطالعه و نوشته، حتی با تفاوت دیدگاه‌ها و با وجود موافقت و مخالفت، می‌توانند با احترام با یکدیگر گفتگو کنند. اینجا، استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو، پروفیسور پورشوتم اگر وال نیز حضور دارند؛ کسی که در صنف به ما آموخته بود شجاعت موافقت و همچنین خرد و درایت مخالفت و درست انجام دادن هر دو، بسیار مهم است.

۲. نکته‌ی دیگر این است که این مناظره درباره‌ی کدام دین مشخص نیست. این موضوع برای همه باید کاملاً روشن باشد. این بحث نه برای بزرگ‌نمایی یک دین و نه برای کوچک جلوه دادن دین دیگر است. بنابراین، اگر کسی با چنین

انتظاری این برنامه را تماشا می‌کند یا با این توقع به اینجا آمده است، لازم می‌دانم او را آگاه سازم که چنین توقع به ناامیدی خواهد انجامید.

۳. ممکن است در جریان این مناظره از نمادها و مفاهیم دینی به گونه‌ی گسترده استفاده شود؛ اما همان‌طور که می‌بینید، هر دو فردی که اکنون در برابر شما قرار دارند، انسان‌های جدی، فرهیخته و محترمی هستند. آن‌ها حتی شب گذشته برای صرف چای باهم دیدار داشتند و گفتگوی بسیار صمیمانه و شوخ‌طبعانه میانشان جریان داشت. حتی در میان آن‌ها شوخی‌ها و مزاح‌هایی ردوبدل شد و عکس‌هایی نیز باهم گرفتند. این مسئله، خود گواه آن است که هیاھویی که در فضای اینترنت ایجاد شده است، بازتاب‌دهنده‌ی واقعیت رابطه‌ی این دو نفر نیست. باوجوداین جنجال‌ها، این دو اندیشمند با آرامش کامل و رفتار بسیار سنجیده، برای انجام این مناظره حاضر شده‌اند. بگذارید بحث‌های فضای توئیتر، در همان توئیتر (یا اکس) باقی بماند. اما اکنون در آغاز این مناظره، از این دو دانشمند می‌خواهیم که بحث را با آرامش، وقار و احترام متقابل آغاز کنند.

البته به معرفی این بزرگواران نیازی نیست، اما ممکن است باشد؛ برای ما در روزنامه‌نگاری آموخته شده است که هیچ‌گاه فرض نکنیم همه چیز بدیهی است.

مفتی شمائل ندوی صاحب، دانشمند علوم اسلامی هستند. ایشان از بنیان‌گذاران «بنیاد وحیان» در کلکته می‌باشند. تحصیلات خود را از دارالعلوم ندوۃ‌العلماء در لکهنو به پایان رسانیده‌اند. ایشان در شبکه‌های اجتماعی و در محافل عمومی، در عرصه‌ی آموزش و فعالیت‌های فکری حضور فعال دارند و در حال حاضر در «دانشگاه بین‌المللی اسلامی مالیزیا» در حال تکمیل دکتورای خویش هستند. مسئله‌ی خوب این است که در کنار تدریس، وبلاگ‌های سفر نیز می‌نویسند. وبلاگ ایشان درباره‌ی برج پتروناس را دیده‌ام.

در کنار ما همچنان آقای جاوید اختر صاحب حضور دارند. جاوید اختر صاحب

۸ آیا خدا وجود دارد؟

شاعر، ادیب و ترانه‌سرا هستند. برای فیلم‌ها دیالوگ نوشته‌اند و ترانه‌های فراوان سروده‌اند. افزون بر این، درباره‌ی اندیشه‌ی علمی، شک‌گرایی و نیز بی‌خدایی صحبت می‌کنند و دیدگاه‌های خود را به‌روشنی بیان می‌دارند.

پس بزرگان و حضار محترم! پرسش اصلی این است که «آیا خدا وجود دارد؟» پاسخ این پرسش را هر کس به روش خود جستجو می‌کند. برخی آن را در کشف «ذره‌ی بنیادین» و برخی در «ذره‌ی خدایی» می‌یابند و برخی دیگر آن را در برداشته‌ها و مسیرهای متفاوت فکری می‌پویند. برخی به جستجوی «هیگز بوزون» اشاره می‌کنند و برخی دیگر می‌کوشند پاسخ این پرسش را بیابند که درنهایت «وجود» چگونه پدید آمده است؟ چه اتفاقی افتاد تا کتله به وجود آید؟ آیا از عدم به وجود آمد؟ پیش از آفرینش چه بود؟ پیش از زمان چه چیزی وجود داشت؟ و بعضی می‌گویند که همه‌ی این جستجوها فقط در ذهن انسان جریان دارند.

امیدوارم که امروز بتوانیم به برخی از این پرسش‌های بنیادی پاسخ‌هایی به دست آوریم. اکنون، پیش از همه، از مفتی شمائل ندوی صاحب دعوت می‌کنم تا به جایگاه تشریف بیاورند.

یک خواهش دیگر نیز دارم: لطفاً تلفن‌های همراه خود را در حالت خاموش یا دست‌کم در وضعیت بی‌صدا قرار دهید. لطفاً یک‌بار دیگر بررسی کنید؛ زیرا گاهی فراموش می‌شود.

شمائل ندوی: سپاس و ستایش از آن آفریننده‌ای است که این جهان را با هدف و معنا پدید آورد.

جناب محترم جاوید اختر صاحب، آقای سوری دیوودی و حضار گرامی! از همه‌ی شما برای حضورتان در اینجا سپاسگزارم.

بحث امروز ما درباره‌ی «آیا خدا وجود دارد؟» است؛ موضوعی که از جمله موضوعاتی است که در مورد آن هر فرد نظر به موضع فکری خود، می‌تواند دیدگاه‌ها و برداشت‌های

گونگون و متفاوتی داشته باشد. بنابراین، در آغاز این مناظره لازم است روشن سازیم که در بحث امروز، کدام معیار درست و کدام نادرست است.

۱. نخستین معیاری که من آن را درک می‌کنم این است که جناب محترم جاوید اختر صاحب با قاطعیت به‌سوی آن گرایش دارند، اعتماد به ساینس و این امر است که علم نمی‌تواند وجود واقعیت را اثبات کند یا وجود خدا را تأیید یا رد نماید. اما، سخنی را که من می‌گویم از جانب خودم نمی‌گویم. دیدگاهی است که متخصصان علم نیز بیان می‌کنند. «آکادمی ملی علوم» می‌گوید: علم برای اثبات یا رد وجود خدا طراحی نشده است. چرا؟ زیرا علم بر شواهد تجربی استوار است و شواهد تجربی به جهان طبیعی و فیزیکی ما مربوط می‌شوند، درحالی‌که خدا یک واقعیت غیرمادی و فراطبیعی است. ازاین‌رو، نمی‌توانید با ابزاری که کارکردش بررسی واقعیت فیزیکی است، یک واقعیت غیرمادی را بیازمایید. بنابراین، در این مناظره، علم نمی‌تواند معیار اثبات یا انکار وجود خدا باشد. به‌بیان دیگر، تلاش برای اثبات یا رد وجود خدا با تکیه بر شواهد علمی، از اساس یک خطای مفهومی است.

۲. موضع دوم می‌تواند «وحی» باشد؛ این‌که از طریق وحی ثابت شود آیا خدا وجود دارد و یا خیر؟ اما این موضع نیز در بحث امروز بی‌ربط است. چرا؟ زیرا، وحی - از دید من - «منبع معتبر معرفت» است؛ اما از دید جناب جاوید اختر صاحب، منبع معتبر معرفت محسوب نمی‌شود. بنابراین، در مناظره‌ی امروز من حتی یک دلیل هم از متون یا کتاب‌های دینی ارائه نخواهم کرد تا برای آقای جاوید اختر صاحب غیرقابل قبول نباشد.

۳. سومین معیاری که می‌تواند مطرح شود، «مشاهده» است. برخی می‌گویند: اگر خدا وجود دارد به ما نشان دهید، یا دست‌کم برای وجود خدا شواهد تجربی ارائه کنید. اما این مسئله، در حقیقت استفاده‌ی نادرست از ابزار است. این مسئله، دقیقاً شبیه آن است که آقای جاوید اختر از من بخواهند که شما - جناب مفتی

صاحب - با استفاده از «فلزیاب»، «پلاستیک» را نشان دهید، درحالی که پلاستیک با فلزیاب قابل شناسایی نیست. فلزیاب برای تشخیص فلز ساخته شده است، نه برای تشخیص پلاستیک. پس نمی توان ادعا کرد که چون فلزیاب قادر به شناسایی پلاستیک نیست، بناءً پلاستیک وجود ندارد. نه! ابزار اشتباهی را استفاده می کنید. پس استفاده از ابزار نادرست، نتیجه ی درست به دست نمی دهد. من می پذیرم که درباره ی وجود خدا نمی توان با ابزارهایی که مخصوص جهان مادی اند، داوری کرد. در حقیقت، مطالبه کردن شواهد تجربی نوعی فرار از بحث است و جناب محترم جاوید اختر صاحب از این مرحله عبور کرده اند.

۴. اکنون تنها معیاری که باقی می ماند، معیار عقل و منطق است. استدلال عقلانی؛ و این همان معیاری است که بر بنیاد آن یا وجود خدا اثبات می شود، یا انکار می گردد. اما چون این معیار بسیار مهم و حساس است، استدلال منطقی نیز باید قطعی بوده و مبهم نباشد؛ استدلالی که مانند «دو جمع دو مساوی چهار» بدیهی جلوه کند و امکان رد منطقی آن وجود نداشته باشد. برای نمونه، اگر بگوییم: «جناب محترم سورب صاحب یک انسان است و همه ی انسان ها دارای ضمیرند»، نتیجه چه می شود؟ «پس سورب صاحب نیز دارای ضمیر است.» این استدلال قطعی است و یا مبهم؟ یک استدلال قطعی و معتبر است. مانند دو جمع دو واضح است. منطقاً نمی توان آن را رد کرد. پس اگر امروز جناب جاوید اختر صاحب بتوانند چنین دلیل عقلانی و شواهد منطقی ارائه کنند، من اعلام می کنم که یقیناً آن دلیل را می پذیرم و درباره اش تأمل خواهم کرد. اما درعین حال، به عنوان یک پیش فرض، روشن می گویم که هیچ کس نمی تواند چنین یک استدلال کاملاً قطعی ارائه کند.

اما، ما دلیل ارائه می کنیم و دلیل قطعی و منطقی ارائه می کنیم؛ دلیلی که جهان تجربه پذیر و مادی نتواند آن را رد کند. اکنون بیایید مثالی را در نظر بگیریم. از همه

حضار خواهش می‌کنم یک سناریوی ساده را تصور کنند. من و شما در یک جزیره‌ی کاملاً جدا افتاده هستیم؛ جزیره‌ای که پیش‌ازاین هیچ انسانی به آن پا نگذاشته است. در حال قدم زدن هستید که ناگهان می‌بینید مقابلتان تویی به رنگ گلایی افتاده است. نخستین پرسشی که به ذهنتان می‌آید چیست؟ این‌که توپ چرا اینجا است؟ چگونه به اینجا آمده است؟ چرا رنگش گلایی است؟ می‌توانست رنگ دیگری هم داشته باشد. چرا این شکل را دارد؟ می‌توانست شکل دیگری داشته باشد. به‌صورت طبیعی، ذهن شما به‌سوی وجود «کسی» می‌رود که این توپ را با این ویژگی‌های مشخص ساخته و آن را در اینجا گذاشته است. زیرا می‌دانید که وجود این توپ لازمی و واجب نیست؛ می‌توانست وجود داشته باشد و یا وجود نداشته باشد. اگر قرار بود وجود داشته باشد، به شکل و رنگ دیگری می‌توانست وجود داشته باشد؛ هرچند از نگاه نظری، امکان تصادف نیز مطرح می‌شود. حتی اگر این توپ به‌گونه‌ی تصادفی هم به وجود می‌آمد، بازهم می‌توانست به شکل و یا رنگ دیگری باشد. اکنون مفهوم این توپ را پیهم گسترش دهید؛ آن را بزرگ‌تر و بزرگ‌تر کنید. آن‌قدر گسترش دهید تا به‌اندازه‌ی کائنات و جهان هستی برسد. حال بگویید: آیا با بزرگ‌تر شدن اندازه، پرسش تغییر می‌کند؟ قطعاً نه! پرسش هرگز تغییر نمی‌کند. هنوز هم، همان پرسش باقی است: این کائنات و با این ویژگی‌های خاص، از کجا آمده است؟ چرا به وجود آمده است؟ چه کسی آن را ساخته است؟ این پرسش‌ها در هر حالت معتبرند. اما اگر این پرسش را از جناب جاوید اختر صاحب پیرسیم، چون فکر ایشان بی‌خدایی است - نه فقط از ایشان بلکه اگر از بسیاری از خداناباوران پیرسید که این کائنات از کجا آمده است - پاسخشان یا استدلال از جهل و یا هم جزم‌گرایانه است؛ می‌گویند که من نمی‌دانم از کجا آمده است، بناءً خدا وجود ندارد که این استدلال از جهل است و یا می‌گویند که کائنات تصادفی و خودبه‌خود به وجود آمده است. این‌که گفته شود «خودبه‌خود به وجود آمده است»، به این معنا است که آن توپ نیز باید خودبه‌خود به وجود آمده باشد؛ اما در مورد توپ، چنین توضیحی پذیرفتنی نیست که بگوییم خودبه‌خود ساخته‌شده است.

درحالی که همین توضیح را درباره‌ی کائنات به کار می‌برند. می‌توانیم این مسئله را با واژه‌ی دیگری هم بیان کنیم: دوگانگی در معیار.

نکته‌ی دیگر این است که جناب جاوید اختر صاحب، حتماً مثال «خدای شکاف‌ها» را مطرح خواهند کرد و خواهند گفت که در گذشته، وقتی رعدوبرق رخ می‌داد، مردم آن را به یک خدا نسبت می‌دادند و وقتی باران می‌بارید، آن را به خدای دیگر نسبت می‌دادند؛ زیرا دلیل علمی در اختیار نداشتند. اما این دیدگاه، دیدگاه ما نبوده و جهان‌بینی ما چنین نیست. زیرا درک فرآیندهای طبیعی این مسئله را هرگز ثابت نمی‌کند که خدا وجود ندارد. در ادامه به این موضوع بازخواهم گشت. شما نیز خواهید دید و من آن را توضیح خواهم داد.

همچنین انتظار دارم که جناب محترم جاوید اختر صاحب استدلال‌های احساسی نیز مطرح کنند؛ درحالی که این خود یک خطای منطقی است، به‌ویژه زمانی که سخن از طراحی و نظم جهان به میان می‌آید. چرا؟ برای نمونه، ایشان خواهند گفت: «اگر خدا وجود دارد، چرا شر (بدی) وجود دارد؟» درحالی که من می‌گویم وجود شر، نه‌تنها باوجود خدا ناسازگار نیست، بلکه در چارچوب الهیاتی قابل توضیح بوده و نفی‌کننده‌ی وجود خدا به شمار نمی‌رود. وجود شر، خود دلیلی بر وجود خداست، نه دلیلی بر نفی آن. این استدلال به سود وجود خدا است، نه به ضد آن. زیرا اگر خدا وجود داشته باشد، همه‌ی ما در برابر او پاسخ‌گو هستیم؛ و اگر پاسخ‌گو باشیم، وجود شر لازمی است. بدون وجود شر، مفهوم پاسخ‌گویی معنا ندارد و اگر پاسخ‌گویی در کار نباشد، آنگاه می‌توان از جناب جاوید اختر صاحب پرسید: پس رنج و درد در این جهان چرا وجود دارد؟ اگر خدا وجود ندارد، پس رنج چرا هست؟ و آن کودکانی که پس از تحمل رنج، جان می‌سپارند و خاموش از این دنیا می‌روند، آیا تمام درد و رنجشان بی‌معنا خواهد بود؟ آیا همه‌ی رنج‌ها بیهوده تلقی می‌شوند؟

اکنون دوباره به همان مثال بازگردیم. اگر کسی از من بپرسد این توپ را چه کسی ساخته است و یا این توپ گسترش‌یافته را چه کسی ساخته است، خواهم گفت: این

کائنات و تمام اجزای آن «ممکن الوجود» هستند. ممکن الوجود و یا وابسته به علت بودن یعنی چیزی که وجودش به خودش متکی نیست، بلکه به چیز دیگری وابسته است، پس روشن است که این کائنات «ممکن الوجود» است. اگر کسی ادعا کند که چیزی در این دنیا وابسته به علت نیست، من از او درخواست می‌کنم تا نشان دهد چه چیزی در این کائنات ممکن الوجود نیست تا ببینیم و در این باره تأمل کنیم.

بیایید خود ما نیز دقت کنیم که چون امور ممکن الوجود وجود دارند، بناءً بر اساس سلسله‌ی استدلال‌های فلسفی و طبق منطق هستی‌شناختی، ناگزیر به نقطه‌ای می‌رسیم و به موجودی می‌رسیم که به آن «واجب الوجود» گفته می‌شود؛ یعنی موجودی که عدم آن ناممکن است. زیرا اگر چنین موجودی وجود نداشته باشد، هیچ چیز دیگری نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ چرا که در واقع همه چیزها، وجود خود را بر چیزهای وابسته بنا می‌کنند و همه‌ی این موجودات «ممکن الوجود» به «واجب الوجود» وابسته‌اند.

اکنون اگر بپرسید: «پس آن موجود را چه کسی آفریده است؟ علت آن چیست؟ علتِ علت آن چیست؟» و این پرسش‌ها را ادامه دهید، در این صورت وارد یک «تسلسل بی‌پایانِ علل» می‌شوید؛ و این همان چیزی است که آن را مغالطه‌ی منطقی می‌نامیم. زیرا علل بی‌نهایت در سطح مفهومی قابل تصور است، اما در واقعیت عملی قابل تحقق نیست. برای مثال، می‌توان درباره‌ی اعداد گفت که بی‌نهایت‌اند؛ اما من سخن از مفهوم ذهنی نه، بلکه از واقعیت عینی و عملی سخن می‌گویم. نشان دهید که آیا یک «تسلسل بی‌پایانِ علل» در واقعیت ممکن است. اگر ممکن باشد، ما آن را می‌پذیریم، اما اگر ممکن نباشد، تنها یک گزینه باقی می‌ماند و آن این است که به یک واجب الوجود برسیم. واجب الوجودی که مستقل است؛ زیرا اگر وابسته می‌بود، دیگر واجب و ضروری نمی‌ماند. این وجود مستقل، ازلی و همیشگی است. اگر چنین باشد، آنگاه ما به همان نقطه‌ای می‌رسیم که آن را «واجب الوجود» می‌نامیم. اگر آن موجود ازلی و ابدی نباشد و آغاز داشته باشد، پس خود آن «ممکن الوجود» خواهد بود. بنابراین ما به موجودی نیاز داریم که توانا باشد؛ زیرا برای تحقق بخشیدن به موجودات وابسته،

قدرت لازم است. همچنان به موجودی نیاز داریم که آگاه و دانا باشد؛ زیرا این کائنات با شکل‌ها و ویژگی‌های مشخص و معین، بر اساس «قوانین طبیعت» به گونه‌ای دقیق سامان یافته است.

تشکر!

مجری: سپاس‌گزارم جناب. پس از ارائه‌ی این دلایل، از جناب جاوید اختر صاحب خواهش می‌کنم تا خطابه دهند.

جاوید اختر: قبل از همه، می‌خواهم یک خبر خوب به جناب مفتی صاحب بدهم: دانش من درباره‌ی ساینس بسیار محدود است، پس لطفاً در این مورد نگران نباشید. اما یک نکته‌ی مبتنی بر عقل سلیم در ذهن من وجود دارد. ببینید! تصور خدا، تصور تازه‌ای نیست. این اندیشه قرن‌ها قدامت دارد؛ شاید بعضی ادیان سه‌هزارساله و یا چهارهزارساله باشند. اما انسان، دست‌کم ده تا دوازده هزار سال است که به گونه‌ی «هوموساپینس» وجود دارد و در تمام این مدت، همواره نوعی باور دینی یا مذهبی در میان انسان‌ها وجود داشته است. این ادیان، ادیان جاهلان نبود، بلکه دین یونانی‌های بود که در آن فلاسفه به وجود آمدند. دین مصری‌های بود که اهرام را ساختند. دین رومی‌های بود که معماری و نظام سنا را بنا نهادند؛ یعنی نخستین شکل‌های دموکراسی را، هرچند دموکراسی محدود، اما با این حال دموکراسی بود. این کار را همان مردم انجام دادند. پس ایمانشان به آن خدایان و خدایانی که می‌پرستیدند - خواه مشتری باشد یا رع باشد یا زئوس - به همان اندازه جدی و عمیق بود که امروز یک انسان دینی به خدای خود ایمان دارد. پیش از آمدن مسیحیت، در اروپا، یک دین جرمنی وجود داشت. آن دین خدایی داشت که همسری برایش قائل بودند و دو پسر و یک دختر برایش تصور می‌کردند. وقتی مسیحیت وارد اروپا شد، آن خدا، همسرش و تمام خاندانش از بین رفتند. اگر تاریخ را بنگریم، می‌بینیم خدایی که مردم می‌پرستند، در بیشتر موارد «فانی» بوده است؛ همیشگی نبوده است. مردمی را که به آن‌ها ایمان داشتند، نمی‌توان نادان

نামید. این (نادان پنداری) درست نیست. آن‌ها در زمان خود انسان‌های بسیار توانمند و آگاه بودند. آنان فیلسوف بودند، دانشمند بودند و در دوران خود کارهای بزرگی انجام داده‌اند. اما دینشان کجا رفت؟ خدایانشان کجا شدند؟ خدایی که امروز در جهان، مردم به آن باور دارند، از کجا آمده است؟ چه می‌دانید که پس از چند صدسال چه چیزی رخ خواهد داد؟ وقتی به اروپا نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که کلیساها خالی شده‌اند. باگذشت زمان، تغییرات می‌آید.

اگر به ادیان نگریسته شود، هر دین از شما یک‌چیز می‌خواهد؛ ایمان. اما ایمان چیست؟ تفاوت ایمان و باور در چیست؟ این‌که کسی بگوید: «اگر خدا وجود دارد، پس او را به من نشان بده»، سخنی بسیار ناپخته است؛ چنین سخنی را انسان ناآگاه می‌گوید. من قطب شمال را ندیده‌ام، اما باور دارم که قطب شمال وجود دارد. چرا باور دارم؟ زیرا اگر زمین گرد باشد، باید قطب شمالی هم وجود داشته باشد. برخی انسان‌ها به آنجا رفته‌اند. عقل سلیم می‌گوید چنین چیزی وجود دارد؛ شواهد هست، گواهی هست و استدلال هست. پس این باور، ایمان من نیست. بنابراین تفاوت ایمان و باور در چیست؟ دین از شما ایمان می‌طلبد؛ هر دین از شما ایمان می‌خواهد. ایمان یعنی این‌که نه شاهی وجود داشته باشد، نه دلیلی، نه استدلالی، نه منطق و نه اثباتی؛ اما باین‌حال از شما خواسته می‌شود که آن را بپذیرید. ایمان این است. اگر ثبوت و شواهد می‌بود به آن «باور» می‌گفتید؛ دیگر آن را ایمان نمی‌گفتید؛ آیا می‌گفتید؟ مثلاً می‌گویید: باور من این است که قطب شمال وجود دارد؛ این ایمان من نیست. ایمان، همه‌ی این شرط‌ها را رد می‌کند. پس در این صورت، حماقت چیست؟ اگر من چیزی را بپذیرم که نه منطق دارد، نه استدلال، نه اثبات، نه گواه، نه شاهد و نه هیچ‌گونه دلیل و باین‌حال آن را قبول کنم؛ این حماقت است.

همین فردا اگر خودم را قانع کنم که ایلان ماسک برادر من است، ممکن است خیلی خوشحال هم بشوم؛ اما اگر کسی از من بپرسد: «چرا باور داری؟ چه دلیلی داری؟» و بگوید: «او امریکایی است و تو هندی هستی، نژادتان فرق می‌کند، هرگز همدیگر را

ندیده‌اید» و من بگویم که «این ایمان من است»؛ این حرف، معنای واقعی ایمان را نشان می‌دهد. ایمان دقیقاً یعنی همین؛ چیزی که نمی‌توانید آن را ثابت کنید. اگر قابل اثبات بود، دیگر نیازی به ایمان نبود. هر قدر هم بحث کنید، در نهایت، همه‌ی ادیان جهان بر پایه‌ی ایمان استوارند و ایمان یعنی یقین به چیزی که نه دلیل دارد، نه گواه، نه شاهد و نه اثبات.

اکنون اگر پرسید که چرا من این سخنان را می‌گویم؟ پاسخ من این است که شما پرسیدید این کائنات را چه کسی ساخته است؟ جالب اینجاست که شما در گفته‌هایتان به یک جزیره رفتید و یک توپ دیدید، اما نگفتید آن جزیره را چه کسی ساخته است. شما فقط از دیدن توپ شگفت‌زده شدید، اما از دیدن جزیره تعجب نکردید. جزیره‌ها وجود دارند؛ این دنیا هم یک جزیره است. ستاره‌ها و کهکشان‌ها؛ همه‌ی این‌ها جزیره‌اند. آن‌ها وجود دارند؛ ما آن‌ها را امر بدیهی می‌پنداریم. ما نمی‌پرسیم چه کسی آن‌ها را ساخته است. من حتی درباره‌ی خودم هم نپرسیدم که تولدم چگونه رخ داد؛ آیا من طبق یک نقشه به دنیا آمدم؟ آیا من نتیجه‌ی یک طرح و برنامه بودم، یا صرفاً نتیجه‌ی یک پیوند تصادفی؟ تولد من تصادفی است؛ تصادف.

«انصاف» و عدالت، آن‌گونه که شما می‌گویید، هیچ ربطی به طبیعت ندارد. آنچه شما می‌گویید این است که روزی عدالت برقرار خواهد شد؛ اما عدالت یک مفهوم ساخته‌ی انسان است. در طبیعت، عدالتی وجود ندارد. اگر شیری یک آهو را بخورد، هیچ عدالتی نقض نشده است. اگر توفانی بیاید و درختان سرسبز را از جا برکند و به زمین بیندازد، هیچ توفانی به زندان نمی‌رود. در طبیعت، عدالت وجود ندارد؛ به همین دلیل به آن «طبیعت» گفته می‌شود. طبیعت هیچ نیازی به عدالت ندارد؛ طبیعت یک کُل یکپارچه است. حالا اگر بگوییم: «بینید! من فلان غذا را خوردم و چشمم چنین و چنان شد پس غذا را مجازات می‌کنم.» نه! نظام طبیعت همین است و به همین شکل کار می‌کند. طبیعت بدون عدالت عمل می‌کند. عدالت ساخته‌ی ذهن انسان است. پس کسی که بگوید من به شما عدالت می‌آورم از آموخته‌های انسانی صحبت می‌کند؛ نه

طبیعی است و نه آسمانی. طبیعت اصلاً تصویری از عدالت ندارد. برادر! شما باهم توافق کرده‌اید. حالا شما نظر به قوانین توافق شده در سمت چپ رانندگی می‌کنید. این (رانندگی در یک سوی جاده) چیست؟ (در این جامعه) تمام حقیقت، تمام نیکی و تمام شرافت در «رانندگی چپ‌دستی» است. اگر چنین نباشد چه می‌شود؟ یا جریمه می‌شوید، یا تصادف می‌کنید، یا کسی را می‌کشید و یا ترافیک بند می‌آید. دروغ، بی‌صدافتی و رشوه‌خواری؛ همه‌ی این‌ها مثل رانندگی در سمت اشتباه است. این‌ها قوانین ساخته‌ی ماست. ما همان‌طوری که «رانندگی از سمت چپ» را ساختیم، مفهوم عدالت را هم ساختیم. مفهوم عدالت از ماست و هیچ ارتباطی با طبیعت ندارد. طبیعت هیچ کاری به این مفاهیم ندارد. اگر شیر، آهو را بخورد، آیا به زندان می‌رود؟ هیچ اتفاقی نمی‌افتد.

پس آنچه ادیان جهان به شما وعده می‌دهند که عدالت موجود است؛ از همین وعده، معلوم می‌شود که عدالت ساخته‌ی بشر است. یک تصور ذهنی است. برخی می‌گویند خود طبیعت همان خداست؛ اما در طبیعت، هیچ جا عدالتی دیده نمی‌شود. باین حال، به شما وعده داده می‌شود که پس از مرگ، عدالت برقرار خواهد شد. اگر چنین عدالتی وجود داشته باشد، من بسیار خوشحال خواهم شد؛ اما نمی‌توانم به آن یقین پیدا کنم. به همین دلیل است که نمی‌توانم ایمان بیاورم. هر جا ایمان مطالبه شود، یعنی دلیل و توجیهی در کار نیست؛ توجیه عقلانی وجود ندارد.

اما اگر مذهب در حد اعتدال باشد، می‌تواند در شما برخی خوبی‌ها را نیز پرورش دهد. این سودش است. برای مثال، الکول بیش‌تر در دواها استفاده می‌شود. در امریکا یک تحقیق انجام شد که نشان داد طول عمر چه کسانی بیش‌تر است: از یک‌سو کسانی که اصلاً مشروب نمی‌نوشیدند و از سوی دیگر کسانی که روزانه یک بوتل کامل مشروب می‌نوشیدند. نتیجه این بود که طول عمر کسانی که مقدار اندکی مشروب می‌نوشند و غذا می‌خورند، بیش‌تر بود. اما، ما شراب را چیز بدی می‌دانیم. من هم آن را بد می‌دانم. چرا؟ زیرا این‌گونه نیست که بعضی چیزها در حد معین باقی بمانند؛ برخی

عادت‌ها به تدریج گسترش می‌یابند. تا امروز، من کسی را ندیده‌ام که شیر بنوشد و اگر ده سال بعد هم او را ببینید، شیر نوشیدنش بیشتر شده باشد. معتاد به شیر را ندیده‌ام. معتاد به شراب وجود دارد. این خاصیت دین نیز هست که تمایل به گسترش دارد؛ همان‌طور که سرطان گسترش پیدا می‌کند و همان‌طور که شراب افزایش می‌یابد. البته ممکن است کسانی باشند که آن را به درستی و با اعتدال استفاده کنند. مطمئنم جناب مفتی صاحب هم از جمله‌ی آن‌ها خواهد بود و این مسئله مرا خوشحال می‌کند. اما امروز در جهان، شما می‌بینید که چه اندازه ویرانی وجود دارد؛ و در این ویرانی‌ها، چه سهم بزرگی را کسانی دارند که به چیزی باور دارند و آن را «دین» می‌نامند. البته من نمی‌گویم که همه‌ی این ویرانی‌ها فقط از دین است. اما وقتی مردم به نام دین می‌نوشند و عمل می‌کنند، این کار را اندک‌اندک آغاز می‌کنند. اگر این‌گونه می‌بود که همیشه در حد کم باقی بماند، شاید چیز خوبی می‌بود. اما شراب هرگز در حد کم نمی‌ماند؛ این خاصیت آن است. نخست اندک است و بعد زیاد می‌شود؛ اگر دو یا سه سلول سرطانی در بدن باشد، انسان زنده می‌ماند، اما آن‌ها دو یا سه سلول نمی‌مانند، تکثیر می‌شوند.

مجری: اکنون جناب مفتی صاحب را برای دور نخست پاسخ‌گویی دعوت می‌کنم.

شمائل ندوی: تشکر می‌کنم از مجری محترم و جناب جاوید صاحب. با شنیدن سخنان شما، بسیار محظوظ شدیم. می‌دانید محظوظ چه معنی می‌دهد؛ یعنی از آن لذت بردم.

اکنون لازم است کمی آن را به صورت منطقی بررسی کنیم. اجازه دهید نخست به سخنان محترم جناب جاوید صاحب بپردازیم. ایشان مثال آوردند که خداوند «فانی» است و این‌که در طول تاریخ ادیان گوناگون آمده‌اند و رفته‌اند؛ کسی مشتری را خدا دانسته و کسی چیز دیگری را. من می‌گویم: اگر کسی «ممکن‌الوجودی» را خدا بداند، باور غلط دارد؛ آن خدا، خدا شمرده نمی‌شود. ما در اینجا در پی اثبات «واجب‌الوجود» هستیم؛ واجب‌الوجودی که ازلی، ابدی و حقیقی است. ما قصد نداریم چیز دیگری را

اثبات کنیم.

نکته‌ی دوم این است که ایشان در مورد تفاوت ایمان و باور گفتند. این تعریفی از «ایمان» است که برای بار نخست ایشان مطرح کرده‌اند؛ یا اگر درست‌تر بگوییم - معذرت می‌خواهم - ایشان اولین کسی نیستند که چنین تعریفی را مطرح کرده‌اند. درواقع، این تعریف را بار اول «داوکینز» ارائه کرده است. می‌دانم منبع این سخن کجاست. جناب! از نگاه معرفت‌شناسی، نمی‌توانید تفاوت ایمان و باور را به این شکلی که بیان شد، توضیح دهید. ایمان هم می‌تواند درست باشد و هم نادرست؛ باور نیز می‌تواند هم درست باشد و هم نادرست. آنچه بر پایه‌ی استدلال منطقی و شواهد استوار باشد، ایمان درست است. اما آن ایمانی که شما از آن سخن می‌گویید - که غیرمنطقی است و پشتوانه‌ی استدلالی ندارد - ما آن را نمی‌پذیریم. در این مسئله هر دو اتفاق نظر داریم. ما ایمانی را نمی‌پذیریم که نه منطق داشته باشد و نه شواهد؛ قائل به ایمانی هستیم که پشت آن منطق و دلیل وجود داشته باشد. به هر صورت، (گفته آمد که) باور می‌تواند درست و یا نادرست باشد و ایمان نیز می‌تواند درست و یا نادرست باشد. باین‌حال، امروز بحث بر سر تفاوت میان ایمان و باور نیست. امروز بحث بر سر این است که «دلیل چیست؟»؛ چه باور را بپذیرید و چه ایمان را؟ تمرکز ما بر خود ایمان است. بحث بر سر این است که «ایمان درست چیست و باور درست چیست؟»؛ گفتگو دقیقاً روی همین نکته جریان دارد.

نکته‌ی دوم این است که ایشان پرسیدند: «پس حماقت چیست؟ اگر ایمان دینی حماقت نیست، پس چیست؟»؛ چون وقتی ایمان را مطالبه می‌کنید، مسئله‌ی حماقت پیش می‌آید. حماقت چیست؟ من می‌گویم، حماقت همان خدا ناباوری است. دلیلش این است که شما در یک جاده در حال حرکت هستید، وارد یک باغ می‌شوید و می‌بینید آنجا با گل‌ها نوشته شده است: «جاوید اختر را دوست دارم» و «من واقعاً تو را دوست دارم، جناب». وقتی به آنجا می‌رسید، آیا می‌گویید: «به‌به! چه یک انتخاب طبیعی است؟» آیا این یک «انتخاب طبیعی» است؟ نه! بلکه یک طراحی هوشمندانه است.

پشت آن یک طراح وجود دارد. اگر کسی با تکیه بر چیزی که واضحاً عقل سلیم آن را نمی‌پذیرد بگوید که «این جهان با چنین دقت و ظرافتی خودبه‌خود به وجود آمده است»، من می‌فهمم که این یک حماقت بزرگ است و چیز دیگری نیست؛ چون یک ادعای غیرعقلانی کرده است.

سپس، جناب ما گفتند که شما روی «توب» تمرکز کردید و نه روی «جزیره». اما مثال توب دقیقاً برای توضیح این بود که چه کسی جزیره را ساخته است؟ هم توب «ممکن الوجود» است و هم جزیره و هر دو به یک «واجب الوجود» دلالت می‌کنند.

بعداً ایشان گفتند که در طبیعت هیچ «عدالتی» وجود ندارد و انسان تعیین می‌کند که اخلاق چیست و عدالت چیست، همان‌گونه که در قوانین رانندگی و قوانین ترافیک تعیین می‌کنیم. هیچ خدایی این مسئله را نگفته است. ولی این همان چیزی است که به آن مغالطه‌ی تمرکز گفته می‌شود که یک مغالطه‌ی منطقی است. مثالی که شما از رانندگی و ترافیک آوردید، مربوط به اخلاق ذهنی است. نمی‌توانید با مثال اخلاق ذهنی، اخلاق عینی را رد کنید. عدالت، یک مقوله‌ی اخلاق عینی است. اگر شما بگویید که در طبیعت عدالت وجود ندارد، پس نبود عدالت امر طبیعی است؛ در این صورت، طبیعت را به حال خودش بگذارید، پس چرا این‌همه تلاش می‌کنیم که در جهان عدالت برقرار کنیم؟ این سخن از نظر منطقی ناسازگار است و یک ادعای غیرعقلانی به شمار می‌رود. به همین دلیل، بسیاری از چیزها به‌طور عینی یا خوب‌اند و یا بد و بسیاری چیزها نیز ذهنی خوب و بد هستند. امور ذهنی - چه اخلاقی باشند و چه غیراخلاقی - بر اساس توافق اجتماعی یا ترجیح شخصی سنجیده می‌شوند، اما آنچه اخلاق عینی است و در آن «عدالت» مطرح می‌شود - چیزی که ایشان بارها به آن اشاره کردند - اخلاق عینی است، نه ذهنی. اگر شما بگویید که عدالت امر ذهنی است، پس پرسش من از شما این است: اگر ظلمی بر اساس توافق اجتماعی باشد، آیا آن ظلم را توجیه خواهید کرد؟

نکته‌ی دوم این است که ایشان گفتند: اگر دو لیوان شراب نوشیده شود، آن قدر باقی

مناظره میان مفتی شمائل ندوی و جاوید اختر □ ۲۱

نمی ماند و زیاد می شود و دقیقاً همین کار با دین نیز می شود. اگر شما دو لیوان بنوشید، قطعاً افزایش می یابد. این مثالی است که آن را هر جا که می خواهید تطبیق می توانید: وقتی شما الحاد را بپذیرید، نتیجه اش این می شود که به تدریج «کوریاهای شمالی» به وجود می آیند.

متشکرم.

مجری: برای پاسخ متقابل در دور اول، من جناب جاوید صاحب را دعوت می کنم. شما هفت دقیقه وقت دارید. لطفاً پاسخ دهید.

جاوید اختر: من از این موضوع خوشحال هستم که مفتی صاحب هم پذیرفتند که در طبیعت هیچ عدالتی وجود ندارد. پس هر چیزی که انسان نساخته باشد، در آن عدالت وجود ندارد.

یک نکته را از شما می خواهم در نظرگیرید: این گل های بسیار زیبایی که شما در باغ می بینید، هیچ کدام طبیعی نیستند. همه ی این گل ها از راه پیوند و اصلاح به وجود آمده اند. گل هایی که در جنگل ها می رویند، بسیار ساده و معمولی اند. اما این گل هایی که در باغ می بینید و به به گفته از آن ها لذت می برید، ساخته ی انسان اند؛ با گل های طبیعی تفاوت دارند. این گل ها با پیوند، پرورش و پیوند دوباره به این شکل ساخته شده اند. این گل های طبیعی نیستند. در هیچ جنگل بکری، گل لاله نخواهید دید. همه ی این ها ساخته ی انسان اند. انسان کارهای بسیار زیادی انجام داده است.

نکته ی اصلی این است که شما به پرسش من پاسخ ندادید و من از همین بابت شکایت دارم: ایمان چیست و چرا شما از من ایمان می طلبید؟ شمای که منطقی هستید، همه دلایل و استدلال ها را در اختیار دارید و همه شواهد نزد شماست، چرا از من ایمان مطالبه می کنید؟

می گویند: «برادر! تسلیم شو و دیگر سؤال نپرس»؟ هیچ دینی اجازه ی طرح همه سؤال ها را نمی دهد و حتی می گوید که «سؤال های زیاد نپرس چون گمراه می شوی!»

چرا جلو سؤال‌ها را می‌گیرید؟

واقعیت این امر در چستی تاریخ انسانی نهفته است. تاریخ انسانی می‌گوید که در جهان دو نوع انسان وجود داشته است: یک گروه کسانی‌اند که بی‌علمی خویش را می‌پرستیدند و گروه دیگر کسانی‌اند که با بی‌علمی و جهل خود مبارزه کردند و دنبال حقیقت گشتند. آنچه شما امروز می‌گویید که از چگونگی به وجود آمدن دنیا حیران هستید، در گذشته نیز مردم حیران بودند؛ می‌گفتند وقتی خورشید از یک سو غروب می‌کند از سوی دیگر چگونه دوباره طلوع می‌کند؟ شما اگر یک قدم جلوتر بروید، خواهید دید که انسان‌ها به تدریج از شگفتی و تحیر به فهم رسیده‌اند.

برادر! یک قدم هم به عقب نروید. عقب می‌روید و می‌گویید که نپرس که این همه از کجا آمده است. می‌گویید که این قدرت همیشه بوده و همیشه هم خواهد بود. پس در این صورت، پذیرفتن این مسئله در مورد جهان چه مشکلی دارد؟ یک قدم جلوتر بروید یا دست‌کم بایستید و بپرسید: آیا این جهان «همیشه» بوده و یا نبوده است؟ (و یا) بگویید که ما نمی‌دانیم؛ «نمی‌دانیم» گفتن هیچ اشکالی ندارد. شگفت‌آور این است که تمام ادیان جهان ادعا می‌کنند که می‌دانند که این دنیا چگونه ساخته شد؟ چگونه نابود خواهد شد؟ بعد از مرگ چه می‌شود؟ همه‌ی این گفته‌ها علم است، اما هیچ‌کدام دیناسورها را نمی‌شناختند. در پیشینیان ما این مسئله را کسی نمی‌دانست؛ هیچ‌کس نمی‌دانست. در هیچ کتاب دینی دنیا نامی از دیناسورها نیامده است. اما درباره‌ی بسیاری چیزهای دیگر می‌گویند که «همه‌چیز را خدا ساخته است؛ قوانین جهان شمول را و می‌گویند همه‌چیز روشن است.» هرکسی که همه‌چیز را می‌داند، مشکل همان شخص است. ما باید این جرئت و فروتنی را داشته باشیم که بگوییم «ما خیلی چیزها را نمی‌دانیم.» اما نباید نادانی خود را بپرستیم و جهل را مقدس سازیم. باید تلاش کنیم که بفهمیم.

در همین دنیایی که نشسته‌اید، این تالار، این برق، این مایکروفون و این هواپیمایی که با آن آمده‌اید، همه نتیجه‌ی جستجو، پرسش‌گری و تلاش انسان است. وسایطی که با

آن‌ها به اینجا آمده‌اید، همه ساخته‌ی همان انسان‌هایی است که سؤال کردند. این دنیایی که امروز شما در آن با آسایش زندگی می‌کنید، ساخته‌ی همان کسانی است که پرسش مطرح کردند. در هر مرحله به این پرسش‌ها برچسب «کفر» زدند و گفتند که غلط است.

لطفاً تاریخ را بخوانید! کتاب بسیار جالبی از برتراند راسل وجود دارد که در آن توضیح می‌دهد که دین و علم چه زمانی از هم جدا شدند؛ این که دین در کجا با علم در تعارض قرار گرفت و مرز کجا شکل گرفت. دین ضد علم است. زمانی مردم با موتور بخار مخالف بودند، با وسایط نقلیه مخالف بودند و فتوای مخالفت می‌دادند؛ واتیکان این فتواها را داده بود. اکنون که در امریکا راست‌گراها آمده‌اند، تحقیق بر سر واکسین را متوقف می‌کنند؛ جمهوری خواهان نمی‌گذارند (این تحقیق‌ها انجام شود). چرا این قدر می‌ترسید؟

در یک دوره، انسان‌های دینی بسیار خشمگین بودند که «انسان دارد تلاش می‌کند تا انسان بسازد». اگر می‌توانند، بگذارید بسازد. این ترس از چیست؟ و همه‌ی این چیزهایی که امروز شما می‌گویید «ناممکن است»، چگونه ممکن شد؟

یک قصه به یاد می‌آید: وقتی در صنف ششم بودم، در ریاضی خیلی ضعیف بودم. برایم یک آموزگار خصوصی تعیین کردند. او به من یک، دو، سه، چهار، پنج، شش و هفت را یاد داد. آن روزها را هرگز فراموش نمی‌کنم. روزی که او توضیح داد «نیم (۱/۲) یعنی چه» و «سه‌چهارم (۳/۴) یعنی چه»، احساس کردم سرم از وسط منفجر می‌شود. گویا می‌گفت: «داخل این دیوار برو و محاسبه کن!» امروز وقتی به آن فکر می‌کنم، می‌خندم. پس چیزهایی که امروز کاملاً بیرون از فهم شما به نظر می‌رسد، وقتی می‌بینید دیگران از آن عبور کرده‌اند، شگفت‌زده می‌شوید، اما زمانی خواهد آمد که این‌ها برایتان عادی خواهد شد. این همان تاریخ انسانی شماسست؛ همه چیز خیلی زود اتفاق می‌افتد.

لطفاً زود قضاوت نکنید. کمی فروتنی داشته باشید و بگویید: «برادر! ما نمی‌دانیم.»

«نمی‌دانیم» گفتن چه اشکالی دارد؟

این جهان تا کجا گسترش دارد؟ از چه زمانی وجود داشته است و تا چه زمانی خواهد بود؟ ما نمی‌دانیم. شما تصمیم گرفته‌اید که چه زمانی به وجود آمده است؟ به حساب شما حدود ۱۴ میلیارد سال پیش به وجود آمده است. پیش از آن هزاران، میلیون‌ها و میلیارد‌ها سال، خدا چه می‌کرد؟ خاموش نشسته بود؟ همین‌طور زمان را می‌گذراند؟ و یا ناگهان به ذهنش رسید که «بیا باید یک کاری بکنیم»؟ فکر کنید!

می‌گویید که او همیشه بوده است، اما کائنات همیشه نبوده است و این جهان ساخته شده است. پس پیش از آن چه بود؟ کار خدا چه بود؟ این چه نوع سخنی است؟ این مسائل خیلی ساده‌ای‌اند که امروز کم‌کم برای ما روشن می‌شوند. دو هزار یا دو هزار و چند صد سال پیش، کسی به شما گفت که حقیقت چیست و شما آن را پذیرفتید. از همان زمان، همان باور دو هزار سال پیش را نگه داشتید؛ درحالی‌که همه چیز تغییر کرده است و در حال حل شدن و دگرگون شدن است.

علم هنوز چنین ادعایی نمی‌کند و هیچ فیلسوفی هم ادعا نمی‌کند که ما همه چیز را می‌دانیم؛ بلکه برعکس می‌گویند که هر قدر که می‌دانیم، به این آگاهی هم می‌رسیم که چقدر کم می‌دانیم. پس باید با جهالت خویش مبارزه کنیم و آن را پرستش نکنیم.

معجری: تشکر! بسیار سپاس! در ادامه‌ی استدلال ورزی برای دور دوم، مفتی صاحب را دعوت می‌کنم. شما یک‌بار دیگر هفت دقیقه وقت دارید.

شمائل ندوی: تشکر! جناب جاوید اختر صاحب، دوباره تأکید می‌کنند که معنای «ایمان» را توضیح دهید. معنای ایمان را بگویید. من توضیح دادم که ایمان هم می‌تواند درست و هم می‌تواند نادرست باشد. ضمناً، امروز ما درباره‌ی «ایمان» بحث نمی‌کنیم؛ ما درباره‌ی وجود خدا صحبت می‌کنیم. در مورد حقیقت و اینکه آیا خدا وجود دارد و یا ندارد؟ صحبت می‌کنیم. پس بگویید: خدا هست یا نیست؟ در این میان، حقیقت چه است؟ حالا شما آن را ایمان بنامید یا باور بنامید، مربوط من نمی‌شود.

بعد شما گفتید که دین پرسش‌گری را متوقف می‌کند. من می‌گویم: کسی که متوقف می‌کند، شاید (بعضی‌ها باشند که چنین) بکنند، اما من مانع پرسش نمی‌شوم، بلکه می‌گویم سؤال پرسید. با سؤال کردن است که ما پیش می‌رویم، استدلال می‌کنیم و به همین دلیل امروز اینجا آمده‌ایم. اما پرسش فقط از خدا نباید باشد؛ از شما هم باید باشد و از الحاد هم باید باشد. پرسش فقط متوجه دین نیست؛ باید متوجه همه باشد. امروز من پرسش می‌کنم و امیدوارم شما پاسخ بدهید.

تا این لحظه، هیچ پاسخ مشخصی به استدلال «ممکن الوجود» نداده‌اید. شما گفتید که چرا نمی‌گویید که جهان ازلی (ابدی) است؟ زیرا از نظر منطقی ممکن نیست که جهان ازلی باشد. جهان ممکن الوجود و یا یک امر وابسته و غیرضروری است؛ وابسته به زمان و مکان است. در چارچوب زمان و مکان محدود است. هر چیزی که در زمان و مکان محدود باشد، ممکن الوجود و وابسته است. هر چیزی که وابسته باشد، قطعاً آغازی داشته است. چیزی که آغاز داشته باشد، نمی‌تواند ازلی و ابدی باشد. این سخن کاملاً بدیهی و عقلانی است.

شما گفتید که در هیچ کتاب دینی نامی از دایناسورها نیامده است. متأسفانه تا امروز، من هم در هیچ کتاب ریاضی نامی از دایناسورها ندیده‌ام. آیا به این معناست که کتاب‌های ریاضی بی‌فایده‌اند؟ نه! این موضوع اصلاً مرتبط نیست. هدف وحی و کتاب‌های دینی این نیست که به شما آموزش بدهند که چگونه دوچرخه بسازید و یا اینکه بگویند دایناسورها دقیقاً چه زمانی بوده‌اند. دین برای آموزش اخلاق آمده است، برای سخن گفتن درباره‌ی خدا آمده است و برای توضیح واقعیت‌های غیرفیزیکی آمده است.

گفتید که دین علم را متوقف می‌کند. نمی‌کند و اگر چنین کاری بکند، کارِ نادرستی انجام داده است. دین درواقع با ساینسیسم مخالفت می‌کند که جناب جاوید صاحب مبتلا به آن است. میان «ساینس» و «ساینسیسم» تفاوت وجود دارد. ساینسیسم یعنی این باور که تنها راه معتبر دست‌یابی به معرفت، روش علمی و یا میتود ساینسی است.

ساینیتیسیم همان روش‌شناسی علمی است که در آن ساینس به‌عنوان تنها منبع معتبر دانش معرفی می‌شود. ما این دیدگاه را رد می‌کنیم. ما علم را انکار نمی‌کنیم؛ بلکه با آن استدلال می‌کنیم و پیش می‌رویم. برادر! اگر تاریخ کامل ما را مطالعه کنید، برایتان روشن می‌شود. به‌هر حال، این بحث، موضوع جداگانه است.

بعد از این، ایشان یک سخن دیگر هم گفتند. گفتند که واتیکان چنین فتوا داده است؛ در حالی که فتوا اصلاً به واتیکان ربطی ندارد. این دو کاملاً واژه‌های متناقض‌اند.

بعد از آن گفتند: «برادر، ما نمی‌دانیم». اگر نمی‌دانید، خیلی صریح بگویید که نمی‌دانیم؛ در این چه اشکالی وجود دارد؟ همین را من هم می‌گویم: بگویید که نمی‌دانیم. اما مشکل اینجاست که شما در عین «نمی‌دانم گفتن»، ادعا می‌کنید که خدا وجود ندارد. شما نمی‌گویید: «نمی‌دانیم؛ ممکن است باشد، ممکن است نباشد»، اما شما ادعا می‌کنید. همان لحظه که می‌گویید: «خدا وجود ندارد»، می‌شود ادعا و با هر ادعای اثباتی یا نفی‌ای که می‌کنید بار اثبات بر دوش شما است؛ دقیقاً همان‌طور که بر دوش ما هم هست. چرا؟ توضیح می‌دهم. از نظر فلسفی، هر ادعا و هر گزاره - چه مثبت باشد و چه منفی - حامل بار اثبات است. مثلاً اگر بگویم: «در آن اتاق هیچ‌کسی نیست»، من ادعای داشتن یک دانش را کرده‌ام؛ یک ادعای معرفتی کرده‌ام. یا می‌توانم بگویم: «من نمی‌دانم؛ ممکن است باشد، ممکن است نباشد»؛ این می‌شود عدم ادعا. اما وقتی می‌گویم: «در آنجا هیچ‌کس نیست» و یا «در آنجا کسی هست»، هر دو ادعا هستند و هر دو بار اثبات را بر دوش گوینده گذاشته و نیازمند دلیل‌اند؛ همان‌گونه که ادعای ما هم نیازمند دلیل است. حال، من استدلال «ممکن‌الوجود» را مطرح کردم. نشان دهید که استدلال مرا رد کرده می‌توانید.

آخرین نکته‌ای که ایشان گفتند این بود که قبل از ساخته شدن جهان، ۱۵۰ سال پیش یا میلیون‌ها سال پیش، خدا چه کار می‌کرد؟ حضرت! باشد، به‌هر حال جواب می‌دهم. به شخصیت محترم شما احترام دارم. اگر شما نمی‌بودید، اصلاً وارد این بحث نمی‌شدم. ۱۰۰ سال پیش و یا ۱۰۰ سال بعد، باز هم مفاهیمی‌اند که وابسته به «زمان» هستند. زمان

بعد از آغاز جهان شروع شد. پس این پرسش که «قبل از آن خدا چه می‌کرد»، یک پرسش غیرمنطقی است؛ یک مغالطه است. یعنی شما می‌پرسید: «پیش از ساخته‌شدن جهان، خدا چه می‌کرد؟» یعنی قبل از خلق شدن زمان، درحالی‌که «پیش از زمان»، خود زمان وجود نداشت. پس این سؤال در مورد خدا از اساس نامعتبر است.

نکته‌ی دوم این است که استدلال ممکن‌الوجود و یا «امکان‌مندی» را در برابر شما مطرح کردم. شما بارها از خدای شکاف‌ها گفتید و این‌که قبلاً نمی‌دانستیم و توسط ساینس دانستیم. من این مسئله را با یک مثال ساده توضیح می‌دهم: در مورد شکافی که شما از آن صحبت می‌کنید که توسط ساینس پر می‌شود باید گفت که ساینس توسط هر چیزی که آن را پر کند «ممکن‌الوجود» خواهد بود؛ چه قوه باشد، چه کتله و چه انرژی. بناءً پرسش ما تا زمانی که شما به «واجب‌الوجود» نیامده‌اید، معتبر است؛ تا وقتی نپذیرید که «تسلسل بی‌نهایت» در جهان واقعی ممکن نیست و اینکه روشن است که باید درجایی توقف کرد. همان‌جایی که توقف می‌کنید، همان‌جا خداست.

برای تشریح خدای شکاف‌ها یک مثال ساده می‌زنم: یک موتور است و شما می‌بینید که چرخ‌های موتور چقدر دقیق کار می‌کنند، فرمان در جای درست خود قرار دارد، چوکی‌ها با چه نظم و تناسبی طراحی شده‌اند و کل سیستم با چه دقتی کار می‌کند. پس روشن است که این موتور نه خودبه‌خود به وجود آمده و نه تصادفی ساخته شده است. قطعاً کسی آن را ساخته است. حالا جناب جاوید صاحب می‌آیند و می‌گویند: «موتور را بازکنید؛ اینجا انجن است. این انجن است که موتور را حرکت می‌دهد. پس لازم نیست بگوییم که کسی موتور را ساخته است.» اما این استدلال غیرمنطقی و غیرعقلانی است. شما با نشان دادن انجن، شکاف را ثابت کردید، اما آیا می‌شود توسط آن سازنده‌ی موتور را ناممکن تلقی کنیم؟ خیر! بلکه توسط بررسی چیزهای ممکن‌الوجود، شکاف‌ها را پرکرده و دید ما را وسعت دادید. اکنون برای ما معلوم شد که سیستم موتور چقدر پیچیده است؛ قبلاً اندک درک می‌کردیم ولی با این دید پیچیدگی واضح‌تر شد و همین درک پیچیدگی، یقین ما را بیشتر می‌کند که این موتور حتماً توسط کسی ساخته شده است.

دقیقاً همین قضیه در مورد جهان نیز صدق می‌کند. علم همیشه فقط پدیده‌های جهان فیزیکی را بررسی می‌کند و همواره درون همان پدیده‌های فیزیکی حرکت می‌کند؛ زیرا شواهد تجربی به جهان فیزیکی تعلق دارند. شما با ابزار علم نمی‌توانید واقعیت متافیزیکی را اثبات کنید. این مسئله، استعمال ابزار اشتباه است؛ به این می‌ماند که بخواهید با فلزیاب، پلاستیک را کشف کنید که واضحاً کار درست نیست. سپاسگزارم.

مجری: این بخش دوم استدلال است و شما هفت دقیقه وقت دارید.

جاوید اختر: نخست یک نکته را یادآوری می‌کنم. شما گفتید که وقتی هنوز کائنات وجود نداشت، زمان هم وجود نداشت و هیچ‌چیزی نبود. پرسش این است که چگونه «هیچ‌چیزی» نبود؟ پاسخ این است که خدا بود. خدا وجود داشت. او یک «موجود هستنده» بود. این درست نیست که بگوییم «هیچ‌چیزی نبود». خدا بود و وقتی خدا بود، زمان هم باید باشد.

خوب! شما گفتید که «لطفاً اثبات کنید.» نزد شما هم منطق است و من هم منطق دارم. مسئولیت من نیست که ثابت کنم خدا وجود دارد. برتراند رسل یک نکته‌ی بسیار خوبی گفته است که اگر من ادعا کنم که یک گیلان چای در مدار مریخ به دور مریخ می‌چرخد، این وظیفه‌ی شما نیست که ثابت کنید که چنین گیلانی وجود ندارد؛ بلکه وظیفه‌ی من است، چون من ادعا کرده‌ام. ادعا را ادیان می‌کنند که «خدا وجود دارد»، پس چرا من ثابت کنم که خدا وجود ندارد؟ تا زمانی که مرا قانع نکنید، نمی‌پذیرم. این مسئولیت شماست، نه مسئولیت من.

دوم اینکه وقتی در مورد شکاف‌ها صحبت می‌کنید، پس باید گفت که هرزمانی که این شکاف‌ها دین را به چالش می‌کشند و این‌گونه مسائل اتفاق می‌افتند، پس سروصدا و جنجال به پا می‌شود؛ خصوصاً وقتی ایمان به چالش کشیده می‌شود. ادیان مختلف در جاهای مختلف دنبال توقف علم بوده‌اند. این موضوع را در کتاب «دین و علم»

بخوانید. کتاب را بخوانید؛ برایتان جالب خواهد بود. تاریخ رابطه‌ی علم و دین همین است.

خوب! اگر فکر کنیم که باور به خدا و باورهای دینی انسان را بهتر می‌سازند، پس یک کارکنید و نقشه‌ی جهان را بردارید و علامت بزنید که دین در کجاها بیشتر است؛ چه امریکای لاتین باشد، چه خاورمیانه، چه شرق دور و یا چه آن بخش‌های هند که دین‌داری در آن‌ها شدیدتر است. حالا نقشه‌ای جداگانه را گرفته و نشانی کنید که بی‌عدالتی، ستم، نقض حقوق زنان، ظلم و دیکتاتوری در کجاها بیشتر است. این دو نقشه یکی خواهند بود.

حالا به من بگویید: مورد استفاده دین چه است؟ مورد استفاده‌ی باور به خدا را توضیح دهید. حتی وقتی یک دارو را کنار جاده می‌فروشید، مورد استفاده‌اش را باید توضیح دهید. اما از استفاده‌ی دین هیچ خیری به کسی نرسیده است. تمام کشورهای که ویران‌اند و تمام جوامعی که خراب‌اند، همه به نام خدا ظلم می‌کنند. کار درست می‌کنند و یا کار غلط، من چه کار به این دارم؟ از مورد استفاده معلوم می‌شود. شما احتمالاً بوتل ویسکی را دیده‌اید: سرخ‌رنگ است، براق و شفاف است و خیلی هم زیبا به نظر می‌رسد. ظاهرش زیباست اما مورد استفاده‌اش غلط است. به همین دلیل آن را ناپسند می‌دانید. مورد استفاده‌ی دین غلط است. مورد استفاده‌ی تصور دینی غلط است و همیشه غلط بوده است.

تاریخ انسان را نگاه کنید. امروز هند را ببینید و دنیا را ببینید که در آنچه می‌گذرد؟ دین را چگونه استفاده می‌کنند؟ آیا اهل ایمان واقعاً عادل‌اند؟ آیا کسانی که به خدای خود یقین دارند، انسان‌های منصف‌اند؟ این‌ها چه نوع آدم‌هایی هستند؟ آیا همین‌ها به مردم عدالت می‌دهند؟ آیا همین‌ها انسان‌های بهتری می‌شوند؟ اگر واقعاً فایده دارد، فایده‌ی این «دارو» (بنام دین) چیست؟ اگر دارد من هم استفاده می‌کنم. اما من، هیچ فایده‌ای از این دارو را نمی‌بینم.

احساس می‌کنم باید نکته‌ی دیگری را نیز بگویم: اگر کسی دین‌دار است و انسان خوبی هم هست، برایش احترام بسیار قائلم؛ چون به نظر من، خوب بودن یک انسان دین‌دار از خوب بودن یک انسان بی‌دین دشوارتر است.

برادر! هر چیز حد و اندازه‌ای دارد. فقط تا یک حد می‌توانی بدوی، نه بیشتر. تا یک حد می‌توانی وزن برداری، نه بیشتر. تا یک حد می‌توانی دور را ببینی، نه بیشتر. به همین شکل، عقل سلیم می‌گوید که در وجود هر انسان، حتی نیکی هم حدومرزی دارد. حالا اگر شما صبح به عبادتگاه می‌روید و عبادت می‌کنید و بعد بیرون می‌آیید، احساس می‌کنید که کار بسیار بزرگی انجام داده‌اید؛ در این کار، بی آن‌که برای کسی واقعاً فایده‌ای داشته باشد، بخش بزرگی از «سهم نیکی» شما مصرف‌شده است. من اگر به عبادتگاه نروم، دست‌کم باید به کسی غذا بدهم و به یک زن بیوه کمک کنم. پس سهم نیکی خود را چگونه مصرف می‌کنم؟ می‌بینید که بسیاری از مردمان دینی سهم نیکی خود را در کارهای کاملاً بی‌فایده مصرف می‌کنند و اگر پس از مصرف بازهم چیزی از شرافت در شما باقی بماند، پس به‌به چه خوب است.

مجری: یک نکته برای من خیلی جالب و خوشایند است. هر دو طرف، به زمان پایبندی دارند. در زمان تعیین‌شده و حتی قبل از آن استدلال خویش را تمام کرده و بر کرسی‌هایشان می‌نشینند.

دور دوم بحث تمام شد. حالا نوبت دور پاسخ متقابل است و بعد از آن بازجویی متقابل خواهد بود. دور پاسخ متقابل با جناب مفتی شمائل ندوی صاحب خواهد بود.

شمائل ندوی: مشکل اصلی این است که مفهوم «خدا» نزد جناب جاوید صاحب به‌روشنی وجود ندارد. ایشان گفتند که پیش از کائنات، خدا که وجود داشت پس زمان هم باید وجود می‌داشت. زمان بخشی از کائنات است. ما به خدای واجب‌الوجودی ایمان داریم که بی‌زمان بوده و زمان را خلق کرده است. بر اساس استدلال «وجوب»، خدا باید فراتر از زمان باشد؛ زیرا او خالقِ زمان است. وقتی او زمان را خلق کرد، خود او چگونه

می‌تواند در زمان باشد؟ و هنگامی که مکان را خلق کرد، چگونه می‌تواند در مکان قرار گیرد؟ اگر خدا، از قبل، مقید به زمان و مکان بوده باشد، پس او چه چیزی را خلق کرده است؟ بنابراین، این پرسش اساساً نادرست است که بگوییم «وقتی خدا بود، زمان هم بود.» نه! چنین نیست. ما مقید به زمان هستیم، نه خدا. خدا به جهان فیزیکی تعلق ندارد؛ یک واقعیت مابعدالطبیعی است.

نکته‌ی دوم این است که ایشان مثالی آوردند که «گیلاس چای در هوا می‌چرخد» و در اینجا به برتراند راسل اشاره کردند. اما به هر حال، مشکل همان‌جاست؛ مشکل این است که بعضاً ما میان چیزها تفکیک درست قائل نمی‌شویم. مثالی که شما آوردید، صرفاً تخیل است، درحالی‌که من دنبال اثبات یک وجوب منطقی هستم. اگر قرار باشد تخیل کنید، می‌توانید هرچه خواستید تصور کنید؛ در مشتری فیل گلابی باشد و یا در گوشه‌ای از جهان تک‌شاخ‌ها وجود داشته باشند. اما این تخیلات چه تأثیری بر مسئله‌ی کائنات دارد؟ هیچ. توسط آن «وجوب منطقی» را ثابت نمی‌توانید. من دارم درباره‌ی «علت نخستین» صحبت می‌کنم؛ درباره‌ی «واجب‌الوجودی» سخن می‌گویم که وجود کائنات بدون او ممکن نیست.

نکته‌ی دوم این است که گفتند دین، علم را به چالش می‌کشد؛ اما این اصلاً موضوع بحث ما نیست. اگر بخواهم وارد این بحث شوم، وقت من تمام می‌شود، چون بحث ما درباره‌ی دین نیست. ما در اینجا درباره‌ی نسبت علم و دین صحبت نمی‌کنیم. کمینه‌ی حرف من این است که «دین» مانع علم نیست؛ حداقل جهان‌بینی ما ضد علم نیست. دین خلاف ساینسیسم است که قبلاً در موردش وضاحت دادم.

نکته‌ی دیگر این است که ایشان گفتند «نقشه‌ی جهان را ببینید». جناب! من این کار خانگی را انجام داده‌ام. یک نقشه از خاورمیانه گرفتم و یک نقشه از اروپا؛ اینجا مناطق دینی و آنجا مناطق لیبرال و بی‌خدا. من دیدم که بیشترین موارد تجاوز جنسی در همان مناطق است. این را از گزارش‌های سازمان ملل فهمیدم. من این آمار را از خودم نیاورده‌ام. طبق آمار، در کشورهای اروپایی، ۸۱ درصد زنان، نوعی از آزار یا تعرض

جنسی را در محل کار تجربه کرده‌اند، درحالی‌که این وضعیت در خاورمیانه به آن شکل گزارش نمی‌شود؛ و دلیلش این است که جوامع دینی‌اند.

نکته‌ی دوم این است که شما گفتید «خوب بودن آدم دین‌دار، از خوب بودن ما خیلی سخت‌تر است؛ بسیار سخت است.» معنای این سخن این می‌شود که غیر از خدا، شما معیار روشنی برای تشخیص خوب و بد دارید. من ترجیح می‌دهم این بحث را در بخش گفت‌وگوی رودرو ادامه داده و در این مورد سخن بگویم.

سپاس از شما.

مجری: به دور پایانی پاسخ متقابل رسیدیم. شما پنج دقیقه وقت دارید و بعد از آن، مرحله‌ی پرسش و پاسخ آغاز خواهد شد. اگر مایل باشید، پرسش‌هایی را که مطرح کردند، می‌توانید پاسخ آن‌ها را در همین بخش بدهید.

جاوید اختر: بین با گفتن اینکه این مثال نادرست است، ایشان از همان ابتدا ما را خلع سلاح کردند. گفتند که این مسئله با عقل حل نمی‌شود و از راه منطق هم نمی‌توان به آن رسید. این یک مسئله‌ی متافیزیکی است. متافیزیک واژه‌ای است که غالباً به‌گونه‌ای مبهم استفاده می‌شود. کسی درست معنی آن را نمی‌داند، بناءً طوری می‌نماید که موضوعی بسیار بزرگ و سنگین است. اما برادر! متافیزیک یعنی چه؟ متافیزیک را دقیق توضیح دهید. فقط واژه‌ای است که در جاهای مختلف به کار می‌رود. وقتی در حال بحث با من هستید، لطفاً از «متافیزیک» با من سخن نگوئید؛ باید مرا به‌صورت منطقی قانع کنید. اگر به‌صورت منطقی صحبت نمی‌کنید و فقط می‌گویید «این متافیزیکی است»، پس چرا صحبت می‌کنیم؟ با کدام زبان با شما بحث کنم؟ وقتی می‌گویید که قبل از خدا «زمان» وجود نداشت باز چرا می‌گویید که خدا همیشه بود و همیشه خواهد بود؟ همیشه زمان است. یعنی اگر زمانی وجود نداشت، پس «همیشگی بودن» چگونه معنا پیدا می‌کند؟

دوباره می‌آم به این نکته که گفتید در آنجا تجاوز بیشتر است. پس به یک واقعیت

بینیم: این جهانی که می‌گویید تحت اختیار قادر مطلق است چگونه اداره می‌شود؟ وضعیت جهان چیست؟ چهل و پنج هزار کودک که سنشان کمتر از ده سال بوده است، در غزه جان داده‌اند. بیشتر کودکان در قحطی و گرسنگی می‌میرند و برخی به دلیل دیفتری جان می‌دهند. دیفتری بیماری عجیبی است. در این بیماری، مرگ با خفگی آغاز می‌شود؛ گلو بسته می‌شود و کودک کبود می‌گردد. کودک فقیر به این دلیل می‌میرد که به دارو دسترسی ندارد. بالین حال، قادر مطلق هر کار می‌تواند. وقتی شما دعا می‌کنید: «خدایا این کار را بکن و آن کار را بکن»، معنایش این است که در زندگی روزمره دخالت می‌کند. بالین وجود، او این همه را می‌بیند. بیایید فرض کنیم که او واقعاً وجود دارد؛ پس وقتی من دنیا را نگاه می‌کنم، در دلم هیچ احترامی برای چنین خدایی پیدا نمی‌شود. برایش می‌گویم تو چه می‌کنی؟ کاملاً قادر مطلق هستی، همه‌چیزدان هستی و همه‌جا حاضر هستی، پس اگر حاضر هستی، آنجا در غزه هم حضور داری؛ همه‌جا هستی. می‌دیدید که چگونه اعضای بدن کودکان تکه‌تکه شد. می‌دیدید و فقط تماشا می‌کردی. بالین حال توقع داری من ترا پرستش کنم؟ اما راستش این است که از تو بهتر، نخست‌وزیر ماست؛ حداقل او کاری می‌کند. شما چه کسی را عبادت می‌کنید؟ اگر او هست هم، چه می‌کند؟ این دنیا از بی‌عدالتی، ظلم، جنگ و وحشت پر شده است و شما نمی‌توانید بگویید که او همه‌چیز را می‌بیند و روزی پاسخ خواهد داد. اگر او می‌بیند و مداخله نمی‌کند، پس چرا شما دعا می‌خواهید؟ وقتی شما برایش می‌گویید: «کار مرا درست کن»؛ این یعنی او می‌تواند دخالت کند. یعنی او می‌تواند برای شما کار پیدا کند و می‌تواند به شما شغل بدهد؛ شاید برای دیگری نه، چون شما دعا کرده‌اید. می‌تواند ازدواج دخترتان را ممکن سازد و برای پسران اقامت امریکا بگیرد. پس در این صورت، حداقل باید جلو مرگ این کودکانی را که می‌میرند بگیرد. حداقل یک کاری بکند. من در این دنیا هیچ نشانه‌ای از او نمی‌بینم. هیچ مالک و صاحب‌اختیاری برای این دنیا نمی‌بینم که دارای قدرت مطلق است و آن‌هم در دنیایی که می‌بینید چگونه است؟ ترجیح می‌دهم که اصلاً نباشد؛ اگر باشد هم، این جای

۳۴ □ آیا خدا وجود دارد؟

شرمندگی بزرگ است.

سپاس گزارم.

مجری: خانم‌ها و آقایان! دو دور از این مناظره و دو دور از پاسخ‌های متقابل به پایان رسیده است. اکنون مهم‌ترین و دشوارترین بخش آغاز می‌شود: بازجویی متقابل. در این مرحله، خردمندی و استدلال این اندیشمندان نیز سنجیده خواهد شد. ما برای این بخش، ۱۶ دقیقه وقت تعیین کرده‌ایم.

جناب مفتی صاحب، پرسش اول در اختیار شماست. برای این بخش ۱۶ دقیقه زمان داریم؛ این زمان برای پرسش‌های هر دو طرف در نظر گرفته شده است.

شمائل ندوی: بسیار تشکر. صحبت‌هایی که تا اینجا مطرح شد، بسیار مهم بود و من مایل هستم بعداً درباره‌ی آن‌ها گفتگو شود؛ اما اکنون در این بخش مشخص قرار داریم. در مرحله‌ی بازجویی متقابل نخستین پرسش من از شما این است: من برای مدت طولانی است که استدلال «ممکن‌الوجود» را برای شما توضیح می‌دهم. لطفاً باصداقت پاسخ دهید: آیا شما «تسلسل بی‌نهایت علل» را ممکن می‌دانید و یا وجود یک «واجب‌الوجود» را صحیح می‌دانید؟ زیرا فقط این دو گزینه وجود دارد. لطفاً پاسخ روشن بدهید. باصداقت صحبت کنید.

جاوید اختر: ببین باصداقت می‌گویم که اولاً من مفهوم «ممکن‌الوجود» را درک نمی‌کنم و دوماً اینکه باید بگویم واژه‌هایی که شما به انگلیسی به کار بردید، برای من کمی دشوار و پیچیده بود؛ بنابراین اگر ممکن است، همین پرسش را به زبان ساده مطرح کنید.

شمائل ندوی: کاملاً ممکن است. اگر همه‌چیزهای جهان «ممکن‌الوجود» باشند، معنایش این است که آن‌ها برای وجود خود به چیزی دیگر وابسته‌اند. هر چیزی که وابسته باشد، نمی‌تواند مستقل باشد و چیزی که مستقل نباشد، نمی‌تواند خودبه‌خود و

بدون علت وجود داشته باشد. اکنون، شما چه فکر می‌کنید؟ آیا «تسلسل بی‌نهایت» وجود داشته می‌تواند که علت بر علت، علت بر علت و این زنجیره به گونه‌ای بی‌پایان ادامه یابد؟ زیرا اگر چنین باشد، اساساً هرگز به «وجود» نمی‌رسیم. از نگاه منطقی این سخن محال است؛ بنابراین «تسلسل بی‌نهایت» ممکن نیست. پس درجایی ناگزیر باید توقف کرد؛ یعنی به «وجوب» رسید.

جاوید اختر: نیازی نیست که کسی ما را وادار به توقف کند؛ چه کسی گفت که باید توقف کنیم. آیا شما با خدا توقف می‌کنید؟ توقف نمی‌کنید. می‌گویید که خدا همیشه بوده است؛ از زمانی که هنوز «زمان» هم وجود نداشت. شما کجا توقف می‌کنید؟ نمی‌گویید که فلان زمان «آغاز شد». پس چرا نتوانیم بپذیریم که این جهان یگانه نیست، بلکه «چند جهانی» است که از ازل وجود داشته است که همه چیز در آن شکل می‌گیرد و سپس فرومی‌ریزد؛ دوباره انفجار رخ می‌دهد، سپس نابود می‌شود.

شمائل ندوی: ولی باز هم «ممکن‌الوجود» است.

جاوید اختر: چیزی را بنام سیاه‌چاله می‌شناسیم که همه چیز را در خود می‌کشاند و سپس انفجار می‌کند. در این میان، ما انسان‌ها اساساً جایگاهی نداریم. در مقیاس کیهانی، عمر ۵۰ یا ۶۰ ساله‌ی ما در برابر میلیاردها سال جهان، هیچ به شمار می‌آید. انسان هم به کدام دلیل بیهوده پیداشده است. تفکر در اینکه وجوهای پیدایش کائنات چیست، اینکه چرا پیداشده است و اینکه وابسته باشد، بیهوده است. فکر کنید که این کائنات در حال وسعت است، به کجا وسعت می‌یابد؟ به کجا می‌رود؟ اصلاً چرا گسترش می‌یابد؟ اگر خدا آن را ساخته است، برایش کسی بگوید که بس است چرا این قدر گسترش می‌دهی؟ چرا این گسترش رخ می‌دهد؟ این کدام کیهان است؟ آنچه من با تلسکوپ می‌بینم، دو میلیارد سال نوری دورتر است؛ این موضوع هیچ ربطی به من ندارد. دو میلیارد سال نوری یعنی چه؟ اگر با سرعت ۸۰ هزار مایل در ثانیه حرکت کنم، تازه بعد از ۲۰۰ میلیون سال به آنجا می‌رسم. ضرورت این همه چه بود؟ این دنیا و این

کیهان، برای بزرگ‌نمایی بی‌فایده برای انسانی که اشرف المخلوقات است ساخته شده است؛ همین‌طور نیست؟ آنچه درنهایت گفته می‌شود این است که این کل جهان، این دنیا، برای انسان ساخته شده است. خوب، آیا این سخن درست است یا نه؟

شمائل ندوی: بله! درست است؛ اما این به آن معنا نیست که چون علت چیزی را شما نمی‌دانید، پس علتی وجود ندارد. به این می‌گویند: «استدلال از دید محدود».

جاوید اختر: نه نه! درست است که من نمی‌دانم، اما مسئولیتش نیز با من نیست. برتراند راسل نیز همین را به‌درستی گفته بود که شما گفته‌اش را به شوخی مبدل کردید. اگر شما ادعا می‌کنید، من چرا بگویم که این ادعا غلط است. شما ثابت کنید؛ این مسئولیت من نیست. من فقط این‌قدر گفته‌ام، حالا شما ثابت کنید.

شمائل ندوی: شما به استدلال ممکن‌الوجود اصلاً جواب نمی‌دهید.

مجری: آیا می‌خواهید از مفتی صاحب سؤال بپرسید؟ چون این مرحله، مرحله‌ی بازجویی است. همان‌طور که قبلاً درباره‌ی ایمان صحبت می‌کردید، درست؟

جاوید اختر: می‌خواهم بپرسم: آن وحی‌ای که خدا نازل کرده است، فقط مربوط به یک دین نیست، بلکه در ادیان گوناگون نازل شده است؛ وحی‌های متفاوت وجود دارد. در برخی موارد، سخنان باهم تناقض دارند؛ در بعضی ادیان شما می‌توانید کاری را انجام دهید و در بعضی دین‌ها نمی‌توانید. این‌طور نیست که همه‌چیز تابع یک قاعده‌ی واحد باشد. پس مسئله چیست؟ حالا به این مسئله ببینید. گاهی برایم چنین احساس دست می‌دهد که وقتی مسابقه‌ی نهایی فوتبال برگزار می‌شود، میلیون‌ها انسان حضور دارند و بعد از طریق تلویزیون میلیاردها انسان آن را می‌بینند. اگر در همان لحظه صدای از خدا بلند شود که بگوید «من خدا هستم»، همه مردم گوش می‌دهند و از تلویزیون هم به گوششان می‌رسد؛ این‌گونه مسئله حل می‌شود. پس این‌همه رازپوشی برای چیست؟ اگر چیزی هست، روبروی ما روشن و واضح نشان دهید؛ چیزی محکم و قابل‌اتکا.

ایشان می‌گویند که این جهان چگونه به وجود آمده است؟ این مسئله چه چیزی را حل می‌کند؟ من از شما می‌پرسم که خدا چگونه به وجود آمده است؟ چرا نباید بپرسم؟ چگونه به وجود آمده است؟ بلکه خدا به مراتب از کائنات هوشمندتر است؛ بسیار فراتر از کائنات و درحالی‌که می‌گویید که خدا از همیشه بوده است. آیا شما بگویید و من بپذیرم؟ و یا می‌گویید که قادر مطلق است؛ یعنی کسی که هر کاری می‌تواند انجام دهد. می‌تواند برای شما کار پیدا کند، ازدواج خوبی برایتان ترتیب دهد، در دعوای همسایه‌تان شما را برنده کند و شما را پیروز سازد؛ همه‌ی کارها را انجام می‌دهد. حال ببینید که این جهان را چگونه اداره می‌کند؟ در این دنیا چه می‌گذرد؟ آیا شما از این همه شگفت‌زده نمی‌شوید؟ یا این‌که بعد از قیامت روزی عدالت برقرار خواهد شد؟ وقتی این کودکی که مرده است، کودکی که اعضایش در اثر بمب ازهم‌پاشیده است، آیا آن‌وقت عدالت به او داده خواهد شد؟

شمائل ندوی: شما درباره‌ی وحی و کتاب آسمانی صحبت کردید؛ من می‌توانستم در همان باره بحث کنم، اما امروز این کار را نمی‌کنم، چون وقت کم است. زمان دیگر در مورد این مسئله بحث می‌کنیم. من آماده‌ام در مورد آن صحبت کنم. چون امروز بحث درباره‌ی «وجود خدا» است، من همان چیزهایی را که به پرسش‌های شما مربوط می‌شود توضیح می‌دهم و خودم هم سؤال خواهم کرد. شما گفتید که اثبات نکرده‌اید، درحالی‌که «برهان ممکن‌الوجود» یک استدلال بنیادی است.

جاوید اختر: لطفاً برای من توضیح دهید که مقصود شما از «ممکن‌الوجود» چیست؟

شمائل ندوی: ممکن‌الوجود یعنی هر موجود و یا هر وجودی که وجودش وابسته به چیز دیگری است. هر موجود یا هر چیزی که برای وجود خود به چیز دیگری وابسته است و از آن فراتر نمی‌تواند باشد؛ به آن نیاز دارد و بر آن تکیه می‌کند. پس روشن است که وجود نیاز به علت دارد. خود آن چیز، نمی‌تواند علت نهایی وجودش باشد. این

یک بحث عقلانی است. شما درباره‌ی استدلال و تعقل صحبت می‌کنید و من هم دقیقاً همین کار را می‌کنم.

نکته‌ی دوم: شما گفتید که «این جهان میلیاردها سال نوری از ما فاصله دارد و من چه کار به آن دارم؟» پس از نگاه من، شما نباید چنین بگویید که «من فکر می‌کنم، پس من خدا ناباور» هستم. باید فراتر از چارچوب‌های محدود فکر کنید. فقط در یک دایره‌ی بسته نمانید، بلکه از آن بیرون بیایید و بیندیشید.

جاوید اختر: این گونه سخنان را نگویند و الی بعضی‌ها به شما اعتراض خواهند کرد. اجازه‌ی تفکر را من دارم، شما ندارید.

شمائل ندوی: شما از «مسئله‌ی شر» پرسیدید و بارها یک لفظ را تکرار می‌کنید که خدا «قادر مطلق» است؛ یعنی کاملاً قدرتمند است. نکته‌ی اساسی همین جاست که باید دقیقاً فهمیده شود که «مفهوم خدا» چیست. مسئله‌ی شر در حقیقت بر دو پیش فرض استوار است. اگر این دو پیش فرض را درست درک کنید، دیگر این مسئله، مسئله باقی نمی‌ماند. آنگاه این استدلال در ذهن شما فرومی‌ریزد و از بین می‌رود. نکته‌ی اول این است که شما اشتباهاً فرض می‌گیرید که خدا فقط «رحیم» و فقط «قادر مطلق» است، درحالی‌که در جهان ظلم وجود دارد. اما شما باید بفهمید که طبق نگاه ما، خدا فقط قادر مطلق و فقط رحیم نیست، بلکه «حکیم» نیز هست و «دانای مطلق» هم است. در پس هر کار او حکمت و دانایی وجود دارد. ضروری نیست که این حکمت و دانایی برای شما و یا برای من قابل فهم باشد. اگر شما بر اساس فهم خود قضاوت می‌کنید، استدلال از یک دیدگاه محدود است. این نوع نگاه، استدلالی است که از یک چشم‌انداز محدود می‌آید و ما این را در زندگی روزمره‌ی خود نیز به‌طور عملی تجربه می‌کنیم. ما در زندگی خود این اصل را می‌پذیریم. وقتی نزد داکتر می‌رویم و داکتر برای ما دوا می‌دهد، این را نمی‌گوییم که تا زمانی که به‌اندازه‌ی داکتر دانش و به‌اندازه‌ی او حکمت نداشته باشیم، دوا را نمی‌پذیریم. ما اقتدار او را می‌پذیریم. چرا؟ چون می‌دانیم که او آگاه است، او دانا

است، او نسبت به ما دانش بیشتری دارد و نسبت به ما خرد بیشتری دارد.

جاوید اختر: اما میان داکتر و خدا تفاوت بزرگی وجود دارد. داکتر تحصیل کرده است؛ من دست کم سخن او را می شنوم. اما اگر هیچ پاسخی هم داده نشود، این به آن معنا نیست که مسئله حل شده است. این چه سخن است که شما می گوئید؟ چون به داکتر باور دارید، پس به خدا هم باور داشته باشید.

شمائل ندوی: این مثال را برای فهماندن شما گفتم!

جاوید اختر: این هم شد استدلال؟ پس سخن ساده این است که اگر من بپذیرم که موجود قادر مطلق، مصلحتی دارد و آن این که مردن کودکان مصلحت اوست؛ من به آن مصلحت نیاز ندارم.

شمائل ندوی: مصلحت او نیست، همین را باید فهمید. شما هنوز حرف مرا به طور کامل نشنیده اید. من گفتم که تمام استدلال شما بر دو «فرض اشتباه» استوار است. یکی از این فرض ها را من توضیح دادم. فرض اشتباه دوم این است که در این دنیا، برای وجود شر هیچ دلیل خوبی وجود ندارد، درحالی که نزد ما بعضی دلایل موجود است. ما بعضی وجوهات را می دانیم. اگر در این دنیا شر نباشد، شما نیکی را چگونه تعریف می کنید؟ اگر ظلم نباشد، عدالت را چگونه می فهمید؟ اگر تاریکی نباشد، نور را چگونه درک می کنید؟

جاوید اختر: به به! به به! بسیار خوب. این سخن برایم بسیار جالب شد؛ اینکه تا زمانی که تجاوز وجود نداشته باشد، نمی توانید از کرامت زن سخن بگویید. تا زمانی که کودکان قتل نشوند، نمی توانید از حرمت و معصومیت کودکان سخن بگویید. به به! چه سخنی؟ چه نکته ی را کشف کردید!

شمائل ندوی: شما هنوز پاسخ کامل را نشنیده اید. لطفاً به سخن من گوش دهید. من یک نکته را به شما می گویم. ما به این دنیا برای امتحان آمده ایم. ما در حال آزموده

۴۰ □ آیا خدا وجود دارد؟

شدن هستیم و هر انسان به شیوه‌ی متفاوتی آزموده می‌شود. و اگر در این دنیا شر وجود دارد، آن شر وسیله‌ای است برای آشکار شدن و پرورش ارزش‌های انسانی درون ما و برای پیشرفت در بخش‌های مختلف است. اگر در درون ما و هم در این دنیا «شر» وجود نمی‌داشت، بگویید «امتحان» چه مفهومی می‌داشت؟ اگر من به شاگرد خود پارچه‌ی امتحان بدهم و در آن فقط پاسخ‌های درست را بنویسم و بگویم تو امتحان را سپری کردی، این کار بی‌معناست. اگر ما برای امتحان به این دنیا آمده‌ایم، بدیهی است که هم «خیر» و هم «شر» باید وجود داشته باشد.

جاوید اختر: پس اگر خیر و شر هر دو موجود است، این شر نیز آفریده‌ی خداوند است؟

شمائل ندوی: بله! آفریده‌ی خداوند است. لیکن...

جاوید اختر: در حال حاضر واقعیت این است که اکثریت آنچه در دنیا می‌بینیم، شر است. بنابراین این، خدا عملاً در جانب شر قرار می‌گیرد؛ دست‌کم به نظر من چنین می‌آید.

شمائل ندوی: کاملاً چنین نیست. من می‌گویم...

جاوید اختر: اکثریت، شر غالب است. شما از چه سخن می‌گویید برادر؟ آیا کسی که منصف باشد برای اثبات اینکه دیگران شریف‌اند در خانه‌ای خود و یا شما که صاحب یک‌نهاد هستید در آن شر را جای می‌دهید؟ این استدلال از اساس نادرست است که تا زمانی که شر وجود نداشته باشد، انسان شریف هم معنا پیدا نمی‌کند.

شمائل ندوی: اگر ممتحن گزینه‌ی نادرست بدهد، ممتحن شر نمی‌شود، کسی که گزینه‌ی نادرست را انتخاب می‌کند ناکام می‌شود. خالق، شر را آفریده است، اما خودش شر نیست. به سخن من گوش دهید آقا! اجازه بدهید حرفم را کامل کنم. خالق، شر را برای «آزمون» آفریده است؛ اما خودش شر نیست، شر کسی است که آن را

برمی‌گزینند. کسی که چاقو را ساخته است، کار غلطی نکرده است؛ کسی که از چاقو استفاده‌ی نادرست می‌کند، خطا کار است.

جاوید اختر: تجاوز جنسی را چگونه به‌صورت نادرست استفاده می‌کنند؟

شمائل ندوی: تجاوز، نتیجه‌ی «اراده‌ی آزاد» انسان است. حالا گوش دهید؛ دقیق گوش بدهید. من دارم توضیح می‌دهم. می‌گویم که شری که در این دنیا وجود دارد، راه‌های گوناگونی دارد. یکی از این راه‌ها، اراده‌ی آزاد انسان است. حالا اگر کسی مرتکب تجاوز می‌شود، این تقصیر خدا نیست؛ او از اراده‌ی آزاد خودش استفاده‌ی نادرست می‌کند. باید مجازات شود و به همین دلیل، جهنم آفریده شده است.

جاوید اختر: این اراده‌ی آزاد انسان هم مخصصه‌ی بزرگی است. وقتی کسی کار بد می‌کند و یا ظلمی صورت می‌گیرد، گفته می‌شود نتیجه‌ی اراده‌ی آزاد. هفت میلیارد اراده‌ی آزاد روی این سیاره در حرکت است؛ هفت میلیارد اراده‌ی آزاد. اگر کسی با اراده‌ی آزاد خود مرا بکشد، من به اراده‌ی خدا مرده‌ام یا به خاطر اراده‌ی آزاد آن‌کس؟ آیا مرگ من به دست خداست و یا به دست کسی که اراده‌ی آزاد دارد؟

شمائل ندوی: خدا نظام اراده‌ی آزاد را ایجاد کرده است و آن‌کس با استفاده‌ی نادرست از همین نظام، شما را می‌کشد...

جاوید اختر: با استفاده‌ی نادرست از آن مرا به قتل می‌رساند؟ حالا مسئول مرگ من کیست؟

شمائل ندوی: آن انسان مسئول است.

جاوید اختر: آن انسان؟

شمائل ندوی: او مجازات کار خود را خواهد دید.

جاوید اختر: پس حالا بیایید این را تعیین کنیم که آیا این مفهوم که خدا زندگی

۴۲ □ آیا خدا وجود دارد؟

می‌دهد و خدا مرگ می‌دهد غلط است؟

شمائل ندوی: اصلاً غلط نیست. نظام اراده‌ی آزاد را او ساخته است. نظام مرگ و حیات را نیز او آفریده است.

جاوید اختر: شما خود را رد می‌کنید. همین حالا گفتید که انسانی با اراده‌ی آزاد شما را کشت. به او اراده‌ی آزاد داده‌شده بود، اما او از آن استفاده‌ی نادرست کرد. هفت میلیارد اراده‌ی آزاد در حال حرکت روی این سیاره وجود دارد و شما می‌خواهید که من فقط به خدا توجه کنم؟ آیا باید این هفت میلیارد اراده‌ی آزاد را مدنظر بگیرم و یا نه؟ این‌ها در حال ویران کردن‌اند و ویرانی‌ها بیشتر و بیشتر می‌شوند.

شمائل ندوی: کاملاً. اگر شما بگویید که اگر خدا به‌طور مثال وجود نداشته باشد، پس شر را چگونه تعیین می‌کنید؟ چگونه تصمیم می‌گیرید؟ یعنی بدون خدا چگونه شر را به‌صورت عینی تعریف می‌کنید؟

جاوید اختر: ببینید! در دنیا دو نوع حیوان وجود دارد. یکی آن‌هایی که در جنگل تنها زندگی می‌کنند و یکی آن‌هایی که در گروه زندگی می‌کنند. هر که در گروه زندگی کند - چه نهاد شما باشد، چه کلب، چه حزب سیاسی و چه هر نوع واحد اجتماعی - ناچار هستند قواعدی برای تعامل در گروه وضع کنند.

شمائل ندوی: یعنی مردم تصمیم می‌گیرند. اگر مردم تصمیم بگیرند که تجاوز به کسی درست است آیا شما آن را توجیه می‌کنید؟

جاوید اختر: نه.

شمائل ندوی: اما بنیادی که شما از آن صحبت می‌کنید، دلالت به همین مسئله دارد که مردم خودشان شر را تعریف می‌کنند.

جاوید اختر: نه نه! در دنیا گروه‌هایی وجود دارند که تجاوز را در شرایطی جایز

مناظره میان مفتی شمائل ندوی و جاوید اختر □ ۴۳

می‌دانند. من وارد جزئیات نمی‌شوم، شما هم می‌دانید. همان گروه‌های داعش که چه کردند.

شمائل ندوی: اینکه آن‌ها چه کردند، این هیچ ربطی به خدا ندارد، آقا. من فقط یک سؤال ساده پرسیدم: شما شر را چگونه تعریف می‌کنید؟

جاوید اختر: بیایید دوباره برگردیم. شما زمانی می‌توانید با هم زندگی کنید که اصولی بسازید که در آن هر انسان یک حق بنیادین، یک رویکرد عملی داشته و هر انسان از حداقل امنیت و آرامش برخوردار باشد. این تنها راهی است که می‌توان در نهادهای که بیش از یک انسان زندگی می‌کند، به‌صورت درست زندگی کند. اگر در آن بی‌نظمی ایجاد کنید، خرابی و زیان به بار می‌آید و فاجعه رخ می‌دهد. حالا اگر مثال خانه را بگیریم. یک شوهر است، یک همسر، بچه‌ها هستند، والدین هستند، دو خواهر هم هستند و یک برادر هم هست. در چنین ساختاری، به‌نظمی نیاز دارید تا بتوانید باهم زندگی کنید و باید میان افراد اعتماد متقابل وجود داشته باشد. هرکس خیر دیگری را بخواهد و به‌همدیگر کمک کنند. این است معنای زندگی اجتماعی.

شمائل ندوی: شما می‌گویید مردم خودشان تصمیم می‌گیرند که چه چیز درست است و چه چیز غلط؛ یعنی اکثریت تصمیم می‌گیرند چه درست است و چه نادرست؟

جاوید اختر: کاملاً برادر!

شمائل ندوی: اگر اکثریت، همان‌طوری که در آلمان نازی اکثریت تصمیم گرفت که نسل‌کشی کار درستی است، آیا شما آن را توجیه می‌کنید؟

جاوید اختر: در آن زمان، اکثریت مردم در کره‌ی زمین در مورد هیتلر چه نظری داشت؟ چند نفر او را درست می‌دانستند؟

شمائل ندوی: خوب! پس اکثریت مردم جهان - نه‌تنها جامعه‌ی خاصی - تعیین می‌کنند؟ اکثریت مردم روی زمین وجود خدا را درست می‌دانند، پس چرا شما این را

نمی‌پذیرید؟

مجری: اینجا دور بازجویی متقابل به پایان می‌رسد.

جاوید اختر: یک پاسخ می‌خواهم بدهم. اکثریت مردم کره‌ی زمین خدای سایر ادیان را می‌پذیرند.

شمائل ندوی: نه! شما دارید از اکثریت صحبت می‌کنید. می‌گویید که شر و خیر را اکثریت تعیین می‌کند. یعنی اکثریت هرچه تصمیم بگیرد، همان درست می‌شود؟

مجری: همان‌طوری که خود شما تعیین کرده بودید، همان نوعیت برنامه را دنبال می‌کنیم. برادر، من به انسان‌های بزرگ اعتماد کردم، به همین دلیل مدیریت جلسه را این‌گونه تنظیم کردم. شما پنج دقیقه وقت دارید برای جمع‌بندی نهایی. بعدازآن، پس از جمع‌بندی نهایی جاوید صاحب، از حضار پرسش خواهیم گرفت.

شمائل ندوی: بسیار سپاس گزارم. موضوعی که ما درباره‌اش بحث کردیم این بود که «آیا خدا وجود دارد یا نه؟»

من با آمادگی اکادمیک زیادی آمده بودم و فکر می‌کردم فرصت می‌شود که چندین استدلال مطرح کنم، اما به دلیل کمبود وقت و به خاطر این‌سو و آن‌سو رفتن جاوید صاحب، ناچار شدم خودم را کمی تطابق دهم.

در این مناظره، درباره‌ی وجود خدا، فقط توانستم یک استدلال ارائه کنم، درحالی‌که استدلال‌ها بسیار زیاد هستند و استدلال‌های من کاملاً قطعی و مشخص‌اند. اما در هیچ‌کدام از دورها، حتی در یک دور هم، حتی یکی از استدلال‌های من را نه پاسخ دادند و نه رد کردند؛ حتی در این دور هم نه.

جاوید اختر: کدام را؟

شمائل ندوی: استدلال «ممکن الوجود»، آقا.

جاوید اختر: بارها به شما گفته‌ام که منظور ممکن الوجود را بگو...

شمائل ندوی: حالا منظور ممکن الوجود را چگونه برای شما توضیح بدهم؟ دیگر به کدام زبان ساده به شما بفهمانم. من که احساس می‌کنم، شما اصلاً متوجه نمی‌شوید.

جاوید اختر: می‌توانید ممکن الوجود را به اردو توضیح دهید؟

شمائل ندوی: بله! نکته‌ی دوم این است که اولاً شما پاسخ ندادید. ثانیاً درباره‌ی نبود خدا، هیچ استدلال قطعی‌ای ارائه نکردید؛ فقط وارد بحث دین شدید، درحالی‌که دین اصلاً موضوع بحث ما نبود. موضوع ما امروز چیز دیگری بود. شما بحث را از دین به داعش کشانیدید. برادر! این چه ربطی به موضوع ما دارد؟ آن‌ها چه ربطی به خدا دارند؟ اگر کسی کار نادرستی انجام می‌دهد، ما محکوم می‌کنیم. اگر کسی، کسی را می‌کشد، اگر کسی به کسی تجاوز می‌کند، باید مجازات شود.

اما شما هیچ - باز هم می‌گویم - که هیچ مبنای عقلانی، بنیادین و قوی برای اخلاق ندارید. شما گفتید که چیزی که اکثریت تصمیم می‌گیرند، همان درست است. من مثال هیتلر را زدم که آیا آنجا هم شما خواهید گفت که اکثریت درست می‌گفت؟ گفتید: نه نه! اکثریت کره‌ی زمین طی می‌کند. پس اکثریت مردم این سیاره، وجود خدا را می‌پذیرند. شما می‌گویید این دینی است؛ یعنی شما هیچ بنیاد قوی برای اخلاق عینی ندارید. اگر هم بنیاد اخلاق عینی‌ای وجود داشته باشد، فقط خدا است، خدا است و خدا است.

مجری: این جمع‌بندی نهایی مفتی شمائل ندوی صاحب بود. آقای جاوید اختر صاحب. پنج دقیقه وقت دارید. این وقت جمع‌بندی نهایی شماست.

جاوید اختر: ببینید! سخن زیاد است. در هر دین جهان، تعریف خدا این است که او توانا است، حاضر است، عادل است، مهربان است و محبت‌محور است. حالا وقتی من به دنیا نگاه می‌کنم، هیچ قدرت برتری را نمی‌بینم که برای بهبودی انسان کاری

انجام دهد، ضعیفان را نجات دهد، به آن‌ها کمک کند و یا جلو ظالمان را بگیرد. من چنین چیزی ندیده‌ام؛ در تاریخ ندیده‌ام. پس اگر وجود دارد و این تماشای که جریان دارد را می‌بیند، بودن یا نبودنش فرق چندانی ندارد.

نکته‌ی دوم این است که وقتی شما می‌گویید که کائنات ممکن‌الوجود است؛ دقت کنید از همان واژه‌های شما استفاده می‌کنم. پس این همه چگونه ممکن است؟ و فوراً تسلیم می‌شوید و می‌گویید که واضح است آفریننده‌ی آن باید ده هزار برابر پیچیده‌تر باشد. در این مورد هیچ اعتراضی را نمی‌پذیرید؛ اما بعد می‌گویید که او «بی‌زمان» است، همیشه بوده است؛ زمان خیلی بعد به وجود آمده است. آماده‌ی پذیرش این همه هستید، درحالی‌که هیچ دلیلی و هیچ برهانی برایش ندارید. پس تعریف شما از ادیان چیست؟ باور به خدا مداوماً غلط ثابت شده است. به نظر شما در زمان ارسطو همه جاهل بودند. آن‌ها به همین اطمینان به خدای یقین داشتند که امروز دیگر وجود ندارد. این هم باقی نخواهد ماند؛ از سوی من بنویسید این موضوع را. آثار این موضوع در دنیا از هم‌اکنون شروع به ظاهر شدن کرده است. آیا این بحث می‌توانست، صدسال پیش به این شکل ممکن باشد؟ تا اینجا که شما را ما آورده‌ایم.

این همه حرف‌ها جای خودش را دارد؛ این باورها شامل یک بسته هستند. نمی‌توانید کسی را بیابید که فقط به خدا ایمان داشته باشد، بلکه همراه با ایمان به خدا انواع و اقسام ضمایم فکری نیز با آن می‌آیند. ضمایمی چون «ما تنها در راه مستقیم هستیم و دیگران همه فاسد شده‌اند».

من به شما یک پیشنهاد مستقیم می‌دهم: در دنیا دست‌کم ده باور بسیار مهم وجود دارد؛ بگویید شما کدام را می‌پذیرید و کدام را نمی‌پذیرید. شما یک باور دارید و آن را کاملاً عقلانی می‌دانید؛ اما نود درصد آدم‌های دین‌دار باور دیگر دارند. آن نود درصد را شما مثل من می‌بینید. در آنجا شما مانند من ملحدانه می‌بینید. آدم دین‌دار هم ۹۰ درصد خدانا باور است و به خدای دیگران ایمان ندارد. خدای مخصوص خودش را قبول دارد و بقیه را «غلط» می‌خواند. اگر شما اصل «باور داشتن» را کنار بگذارید ده درصد احتمال

دارد که شما درست باشید و نود درصد احتمال دارد که اشتباه کنید. پیشنهاد من این است که باور را کنار بگذارید، پس پنجاه درصد احتمال دارد درست باشید و پنجاه درصد احتمال دارد نادرست باشید؛ یعنی با خدا ناباور شدن چهل درصد سود خالص به دست می‌آورد.

این (باور داشتن) یک اندیشه‌ی فاسد است؛ این تفکر در حال فروپاشی است. ممکن است در زندگی من اتفاق نیفتد، اما بالاخره رخ خواهد داد. این مفاهیم متافیزیکی، با واژه‌های محترمانه و آراسته عرضه شده‌اند؛ اما در اصل، ساخته‌ی کسانی‌اند که نه فزیک را می‌شناختند و نه «متا» را. این‌گونه، انسان‌ها ایمان را برای شما آورده‌اند.

مجری: بسیار تشکر از هردوی شما. اکنون آخرین دور این گفت‌وگو، یعنی مناظره‌ی «وجود خدا»، میان مفتی شمائل ندوی و جاوید اختر صاحب آغاز می‌شود. شما دستان خود را بالا ببرید؛ من از اینجا مدیریت می‌کنم.

پرسش‌گر نخست: ندوی صاحب! «من به خدا باور دارم» و از همین پیش‌فرض شروع می‌کنم؛ می‌خواهم این مسئله واضح باشد. من ایمان دارم. لیکن چند پرسش وجود دارند که جاوید صاحب مطرح کرده‌اند و شما باید به آن‌ها پاسخ دهید.

پرسش نخست این است که در غزه، سال‌ها است که کودکان در حال مرگ‌اند. اگر ما باور داریم که خدا مهربان است و ما ایمان داریم که الله تعالی قدرت بی‌نهایت دارد، پس چرا آن کودکان می‌میرند؟

نکته‌ی دوم این است که اگر شما از «واجب‌الوجود» (وابستگی علی) سخن می‌گویید، پس چرا همه کشورهای مسلمان باهم نمی‌توانند آن کودکان غزه را نجات بدهند؟ چون الله تعالی بر همه حاکم است و بر همه حکم می‌راند پس چرا آن‌ها را نجات نمی‌دهد؟

شمائل ندوی: تشکر از شما. کار بسیار خوبی کردید که این نکته را مطرح نمودید.

من تلاش می‌کنم این موضوع را دقیق‌تر توضیح بدهم. ببینید، تا جایی که شما گفتید کودکان غزه کشته می‌شوند؛ در اینجا باید گفت که دو نوع جهان‌بینی وجود دارد. یکی جهان‌بینی اثنیستی (خدا ناباورانه) و دیگری جهان‌بینی تثیستی (خدا‌باورانه). کودکان در هر دو جهان‌بینی می‌میرند، اما در جهان‌بینی ما جبران و پاداش وجود دارد.

جهان‌بینی خدا ناباورانه می‌گوید که مرگ آن‌ها بیهوده است، هیچ مقصدی ندارد، هیچ پاداشی، هیچ حسابی و هیچ پاسخ‌گویی الهی در کار نیست. چون نزد آن‌ها تصور آخرت، الله و هیچ خدای دیگر وجود ندارد.

اما شما این پرسش را مطرح کردید که اگر خدا مهربان است، چرا جلوی آن را نمی‌گیرد؟ من توضیح دادم که این یک سوءبرداشت است که مردم خدا را فقط با دو صفت می‌شناسند؛ «رحیم» و «قادر مطلق». درحالی‌که خدا فقط همین دو صفت را ندارد. خدا صفات بسیاری دارد؛ از جمله علیم مطلق، حکیم مطلق. بنابراین اگر در این دنیا کسی رنج می‌بیند و خدا فوراً آن را متوقف نمی‌کند، به این خاطر است که به انسان اراده‌ی آزاد داده شده است.

بسیار خوب! این را هم بشنوید. فرض کنید دقیقاً به همین شکل، اگر یک داکتر به یک کودک خردسال امپول بزند و آن کودک درد بکشد؛ از دید محدود آن طفل، این کار غلط به نظر می‌رسد و داکتر بد است. اما وقتی شما تصویر بزرگ‌تر را ببینید، می‌فهمید که ما فقط یک نکته (پیکسل از مجموع پیکسل‌های که تصویر را شکل می‌دهند) را می‌بینیم. برای ما فقط این نکته‌ی کوچک قابل دید است که در غزه کشتار جریان دارد؛ اما پشت این رنج‌ها، چقدر پاداش به آن‌ها داده می‌شود. تصویر بزرگ را فقط خدا می‌داند. پس شما نمی‌توانید تنها با دیدن یک پیکسل، در مورد کل تصویر قضاوت کنید.

مجری: آیا شما می‌خواهید چیزی به این بحث اضافه کنید؟ حرفی در این مورد

دارید؟

جاوید اختر: برادر! شما یک توجیه بسیار خوب ارائه دادید؛ اگر نخست‌وزیر اسرائیل این حرف‌ها را بشنود، احتمالاً خیلی خوشحال خواهد شد.

شمائل ندوی: پس شما توجیه ارائه دهید که اگر خدایی وجود ندارد، پس چرا کودکان می‌میرند؟

مجری: آن‌ها از شما می‌پرسند که اگر شما وجود خدا را قبول ندارید، مرگ این کودکان را چگونه تفسیر می‌کنید؟

جاوید اختر: برادر! در این دنیایی که داریم، آدم‌های قدرتمند بی‌عدالتی می‌کنند...

شمائل ندوی: پس این کار خوب است چون به نظر شما طبیعت بر بی‌انصافی و بی‌عدالتی بنا شده است.

جاوید اختر: برادر من! از طبیعت نگو، از انسان صحبت کن!

شمائل ندوی: وقتی من از انسان صحبت می‌کردم شما از «طبیعت» حرف می‌زدید.

مجری: این بخش بازجویی متقابل نیست.

جاوید اختر: اگر به من اجازه‌ی صحبت ندهید، بحث جدا است. اما شما به من اجازه دهید تا صحبت کنم. اصل بحث این است که جامعه‌ی انسانی تنها زمانی می‌تواند کنار هم زندگی کند که انسان‌ها با محبت، احترام متقابل و همزیستی با یکدیگر رفتار کنند. غیرازاین، هیچ راهی وجود ندارد. انسان به‌تنهایی حتی نمی‌تواند زنده بماند. افرادی وجود دارند که اعمال فاجعه‌بار انجام می‌دهند. این فاجعه‌ها همیشه در طول تاریخ رخ داده‌اند؛ امروز هم در حال دادن‌اند و آنچه امروز می‌بینیم، بسیار بد، بسیار ظالمانه و بسیار وحشیانه است.

حالا شما اگر بگویید که کودکان پاداش می‌گیرند و یا آن را معادل زرق امپول بدانید، باید بگوییم که امپول برای صحت داده می‌شود. اما شما دارید می‌گویید که پرپر شدن

این کودکان، ریختن اعضای بدنشان همه «تزریق امپول» است؟

شمائل ندوی: امتحان است. این امتحان است و در این امتحان، قرار است آن‌ها پاداشی بگیرند که فراتر از تصور شما است.

جاوید اختر: یعنی شما دارید می‌گویید که توسط بارود با کودکان سه‌ساله بازی امتحان راه انداخته شده است. واه! واقعاً شگفت‌آور است!

شمائل ندوی: نه! این کار را خدا انجام نمی‌دهد. خدا کسی را پرتاب نمی‌کند. اسرائیل است که پرتاب می‌کند.

مجری: حالا سؤال بعدی را مطرح می‌کنند. سؤال بعدی را پروفیسور پروشتم اگر وال می‌پرسند.

پرسش‌گر دوم: لطفاً اجازه دهید بحث را فلسفی دنبال کنیم. سنت دینی و فلسفی‌ای وجود دارد که درنهایت، کائنات را ابدی می‌پذیرد. این سنت، واجب‌الوجودی را که از آن صحبت می‌کنید کاملاً نفی می‌کند. واجب بودن خالق را نفی می‌کند و می‌گوید که خلقت خودش خالق است.

سؤال دوم این است که شما مرتب تکرار می‌کنید که خدا حکیم است، همه‌چیزدان است و اگر در حکمت او تحمل تمام گناهان ظلم‌های جهان گنجانده شده، پس آیا این به این معناست که وقتی من با اراده‌ی آزاد خودم در برابر آن می‌ایستم میان حکمت خدا و اراده‌ی آزاد من تناقض به وجود می‌آید؟ مثلاً وقتی من روز هفتم اکتبر و آنچه در غزه رخ داد مخالفت کردم آیا این مخالفت من مخالفت با اراده‌ی خدا و حکمت خدا محسوب می‌شود؟ چون اگر حکمت خدا چنین است که «آنچه در غزه اتفاق می‌افتد، باید اتفاق بیفتد» و من در برابر آن می‌ایستم، پس من عملاً دارم علیه حکمت خدا می‌روم.

شمائل ندوی: شما دو سؤال مطرح کرده‌اید. جناب، شما می‌توانید بازهم سؤال

مطرح کنید، اما پیش از آن، لطفاً به پاسخ گوش دهید.

پرسش گر دوم: مطابق شما همه چیز که در غزه اتفاق می افتد درست است.

شمائل ندوی: نه، نه! درست نیست. صریحاً می گویم که این مسئله درست نیست.

توضیح می دهم چه اتفاقی افتاده است. شما هم لطفاً دقت کنید.

شما دو سؤال مطرح کردید. سؤال اول این بود که ما این تصور را داریم که این جهان خودش واجب الوجود است؛ یعنی خلقت خودش خالق است. گفتن اینکه خلقت خالق است، چقدر این گفته غیرعقلانی است؛ یعنی من بعداً وجود خواهم داشت و درعین حال اکنون هم وجود دارم. یعنی در یک زمان هم وجود دارم و هم وجود ندارم. این واقعیت ندارد.

دوم این که شما گفتید که اگر در اسرائیل - معذرت چیزی بنام اسرائیل وجود ندارد - اگر در فلسطین اشغالی به خاطر اراده ی آزاد، کودکان کشته می شوند و خدا جلو آن را نمی گیرد، این یک تناقض نیست. برای توضیح بدهید که در یک امتحان، اگر یک شاگرد جواب غلط می نویسد، ممتحن می تواند جلو او را بگیرد، پس چرا جلوگیری نمی کند؟ آیا این تناقض است یا تناقض نیست؟

«آزادی اراده» برای امتحان و برای مسئولیت پذیری داده شده است. اگر آزادی اراده نمی بود می گفتید ما روبات ساخته شده ایم.

پرسش گر دوم: توجه کنید! موضع من روشن است. بر اساس آزادی اراده و بر اساس خرد انسانی ام، من در برابر ظلمی که در غزه جریان دارد اعتراض می کنم.

شمائل ندوی: باید هم اعتراض کنیم.

پرسش گر دوم: اما طبق فکر شما، من با «حکمت خدا» مخالفت می کنم.

شمائل ندوی: اصلاً نه! اصلاً نه! آنچه در غزه رخ می دهد، نتیجه ی سوء استفاده ی انسان ها از آزادی اراده است؛ نتیجه ی استفاده ی نادرست آزادی اراده است. خدا چنین

حکم نداده است. مسئول، انسان‌هایی‌اند که آزادی داده‌شده را به جنایت تبدیل کرده‌اند. مشکل همین‌جاست که برای شما این مفاهیم واضح نیست.

جاوید اختر: نه، برادر! شما خودتان گفتید که وقتی به کودک تزریق امپول می‌شود، کودک درد می‌کشد؛ این همه تزریق انجام می‌شود.

شمائل ندوی: جناب اگر چنین جملات خطابی و لفاظی کنید، پس هیچ مسئله حل نمی‌شود. چیزی که شما می‌گویید، لفاظی بوده و استدلال منطقی نیست.

مجری: به همین خاطر من می‌گویم که سی دقیقه‌ی پایانی بسیار مشکل خواهد بود. اکنون مایک را به آقای مفتی که جلو نشسته‌اند، بدهید.

پرسش‌گر سوم: اول از همه، به هر دو طرف تبریک.

مجری: لطفاً اسم خویش را بگویید. شما در امریکا، در شیکاگو زندگی می‌کنید؛ این را به یاد دارم.

پرسش‌گر سوم: نام من یاسر ندیم الواجدی است. جناب جاوید! سؤال از شما در مورد «تسلسل بی‌نهایت» است. یک سناریوی فرضی است. اگر شما به این خاطر شاعر هستید که کدام استاد شما شاعر بوده و او به این دلیل شاعر بوده که او نیز استاد شاعر داشته است؛ اما اگر ما در گذشته همین‌طور از استاد به استاد عقب برویم و هیچ‌جا توقف نکنیم - پس لطفاً مرا ببخشید - ولی در این صورت، شما هیچ‌گاه نمی‌توانید شاعر باشید. اما شما شاعر هستید؛ شعر شما وجود دارد. این به این معنی است که شما جایی باید توقف کنید. پس سؤال من این است: آیا شما «سلسله‌ی بی‌نهایت علت‌ها» را یک مغالطه‌ی منطقی می‌دانید و یا نه؟ بله و یا نه؟

جاوید اختر: من آن را مغالطه‌ی منطقی نمی‌دانم. اما مشکل من این است که وقتی من آن را مغالطه نمی‌دانم، با همین منطق ادامه می‌دهم. اما شما در یک نقطه می‌ایستید. شما می‌پرسید که این توپ چگونه ساخته شد؟ این جزیره چگونه به وجود آمد؟ این

دریا چگونه شکل گرفت؟ این زمین چگونه ساخته شد؟ و ناگهان به خدا رسیده متوقف می‌شوید. حتی یک‌بار هم نمی‌پرسید که خالق این‌ها از این‌ها هم پیچیده‌تر است، پس او چگونه ساخته شد؟ شما از پیش تصمیم گرفته‌اید که او همیشه بوده است. اگر شما از همیشه او را پذیرفته‌اید، پس می‌توانید بپذیرید که کائنات هم از همیشه بوده است. و (این‌گونه) اصلاً وارد بحث (اصلی) نمی‌توانیم شویم.

پرسش‌گر سوم: در این صورت، اگر این روند همین‌طور ادامه یابد، شعر شما هرگز به وجود نمی‌آید.

شمائل ندوی: از نظر من، مفهوم «تسلسل بی‌نهایت» اصلاً شفاف نشده است. بگذارید همین‌جا متوقف شویم؛ همین مقدار کافی است.

مجری: لطفاً کمی هم به نقش مجری توجه کنید. اینجا گوهر رضا صاحب حضور دارند و ایشان هم می‌خواهند یک سؤال بپرسند.

پرسش‌گر چهارم: اول بگذارید این را بگویم که من از آن کودکانی که در غزه کشته شده‌اند شرمندهم، زیرا این کشتار در برابر چشم ما اتفاق افتاد اما چیزی که مرا بیشتر شرمنده می‌کند این است که احساس می‌کنم مفتی صاحب در حال توجیه این وضعیت هستند.

شمائل ندوی: اصلاً نه! اشتباه می‌گویید.

پرسش‌گر چهارم: ممکن است اشتباه کنم؛ کاملاً ممکن است. سؤال می‌پرسم. من با جاوید برادر اختلاف‌نظر دارم، به همین دلیل سؤال را مستقیماً از جاوید اختر صاحب می‌پرسم. سؤال من این است که جاوید صاحب بارها از منطق استفاده کردند و گفتند که در ساینس، منطق وجود دارد اما در دین، منطق به آن معنا وجود ندارد. نظر من این است که در دین هم منطق وجود دارد، اما مبنای آن منطق این است که در یک نقطه توقف می‌کنید که جاوید صاحب بار بار این نکته را یادکردند. یعنی در مفهوم خدا

رسیده متوقف می‌شوید. و همین توقف، پرسش کردن را ممنوع می‌سازد. پس سؤال اصلی این است که آیا جاوید صاحب میان این دو فرق می‌گذارند که منطق علم جداگانه و منطق دین جداگانه است؛ لطفاً روشن بفرمایید.

جاوید اختر: ببینید! ما با سه چیز سروکار داریم؛ یکی علم است، یکی منطق است و سومی هیچ نیست بلکه ایمان و عقیده است. من به وجود منطق عقیده قائل نیستم. مرا با استدلال، منطق و دلیل بفهمانید؛ من آماده‌ام بپذیرم. ضرر من در این چیست؟ اما مشکل اینجاست که من نمی‌توانم وارد قلمرو عقیده شوم.

عقیده یعنی این که تو بگویی «این را بپذیر و سؤال نکن.» شما تمام بحث‌های علمی را مطرح کرده در یک نقطه رفته و در وجود خدا متوقف شده و تسلیم می‌شوید. من آماده‌ی تسلیم شدن نیستم.

پرسش‌گر پنجم: اسم من عاصم افتخار است. سؤال از جاوید صاحب این است که در سخنان پایانی‌شان گفتند که «آینده‌ی دین چندان دوام‌دار نیست.» اما من می‌بینم که یک مطالعه‌ی دانشگاه آکسفورد در سال ۲۰۱۱ که توسط ۵۰ عضو اکادمیک انجام شده است، می‌گوید: آن چیزی که «ایمان به خدا» نامیده می‌شود، در درون طبیعت انسانی نهادینه است؛ چیزی که ما آن را جزء فطرت انسان می‌دانیم. و این پژوهش می‌گوید: اگر کسی تصور کند که با از بین بردن دین، می‌تواند این گرایش را از بین ببرد، در اشتباه است؛ زیرا این امر، ریشه در سرشت انسان دارد. شما درباره‌ی این مطالعات چه می‌گویید؟

جاوید اختر: خوب! من با آن موافق نیستم. آن‌ها شاید استاد باشند...

پرسش‌گر پنجم: نزد ایشان (برای این گفته‌ها) داده‌ها و آمار و ارقام وجود دارد.

جاوید اختر: شاید باشد ولی این داده‌ها نمی‌توانند مربوط به آینده باشند؛ داده‌های حال را داشته می‌توانند. آیا تابه‌حال از چیزی بنام داده‌های صدسال بعد شنیده‌اید؟ من

که نشنیده‌ام. امروز نظرشان این است؛ شاید رأیشان چنین باشد. در جهان دیدگاه‌های گوناگون وجود دارد. اما آنچه من می‌فهمم این است که باگذشت زمان، انسان عقلانی‌تر و منطقی‌تر می‌شود. امروز در اروپای غربی ببینید که فی‌صدی کسانی که به خدا باور ندارند چقدر است؛ بسیار بالا است. چون بحث‌های آزاد و انتقادی، آنجا بسیار گسترده است. درنهایت، انسان چیزی را نمی‌تواند بپذیرد که خلاف عقل، ذهن و منطق او باشد. این که بگویند: «این نظر مربوط به آکسفورد است» یا «این نظر مربوط به کیمبرج است»، به من چه؟ داده‌های آن‌ها از آینده نمی‌تواند باشد.

پرسش‌گر ششم: پیروان ادیان مختلف برای خداهای خودشان تجلیل‌ها و جشن‌های خود را دارند. کریسمس می‌آید، هولی است، دیوالی است و عید است. خدانا باوران دقیقاً چه چیزی عرضه می‌کنند؟ من از دکان خدایان خسته شده‌ام و می‌خواهم پیام به‌سوی شما اما نمی‌توانم جذب شوم. برای تجمع‌های اجتماعی نزد شما چه وجود دارد؟

جاوید اختر: حالا من یک نکته‌ی تاریخی هم می‌گویم؛ اینجا یک تاریخ‌دان هم نشسته است. دوست عزیز شما بگویید که آیا درست است و یا نه؟ قسطنطین (کنستانتین) یک پادشاه رومی بود که چهارصد سال پس از آمدن مسیحیت به پادشاهی رسید. وی تصمیم گرفت که من مسیحی می‌شوم و تمام دستگاه حکومتی نیز مسیحی گردد. در آن زمان، رسم چنین بود که پادشاه هر دینی را که اختیار می‌کرد، مردم نیز همان دین را می‌پذیرفتند. به این خاطر که او از نگاه اقتصادی ورشکست شده بود، می‌خواست از تجار مدیترانه پول بستاند. پس گفت: «بیاوید مسیحی شویم». بعد از آن به وزیرانش گفت: «از امروز همه مسیحی می‌شویم»؛ این تاریخ است. گفتند: «باشد، مشکلی نیست». اما یک مشکل این بود که بین ۱۷ دسمبر تا ۲۵ دسمبر جشن‌های بت‌پرستانه برگزار می‌شد؛ جشن‌هایی که بسیار محبوب و پایدار بودند. این جشن‌ها متوقف می‌شوند. زیرا اگر مسیحی شویم این جشن‌ها برپا نخواهند شد. این کار برای

کودکان و عوام سخت تمام خواهد شد. مردم این جشن‌ها را بسیار دوست داشتند، به‌ویژه روز ۲۵ دسمبر را. پرسید: «راست می‌گویید اما این تولد عیسی چه زمانی بوده است؟» گفتند: «در ماه اپریل بوده است.» گفت: «نه! تغییرش دهید، همان ۲۵ دسمبر را بگذارید». این یک حقیقت تاریخی است.

این‌گونه، چهارصد سال بعد، تولد مسیح از اپریل به دسمبر منتقل شد، فقط به این خاطر در ۲۵ دسمبر جشن بت‌پرستان بود. حالا شما آن‌ها را به‌راحتی جشن می‌گیرید. تمام این جشن‌ها در اصل غیردینی بودند، اما چون هر شرکت برای پیشبرد خویش به دیپارتمنت سرگرمی نیاز دارد، به جشن‌های دینی تبدیل شدند. این جشن‌ها، جشن‌های سیکولر بودند که دین آن را گرفت. جشن‌های زراعتی بودند. جشن‌های دهقانان بودند. شما آن‌ها را گرفتید و به آن‌ها رنگ دینی دادید. این‌ها از دین نیامده‌اند. حال مرا ببینید. من ملحدم. من عید را جشن می‌گیرم. دیوالی را جشن می‌گیرم. هولی را جشن می‌گیرم. کریسمس را جشن می‌گیرم. بزرگ‌ترین جشن هولی در میان اعضای صنعت فیلم - در ممبی - در خانه‌ی ما برپا می‌شود. بزرگ‌ترین عید در خانه‌ی ما است. درواقع این جشن‌ها بخش روابط اجتماعی مایند. بخشی از هویت و میراث اجتماعی ماست. نمی‌شود که طفل را با آب دور بیندازیم. اگر چیزی واقعاً خوب است، آن را نگه‌دارید؛ اگر بی‌معنا و پوچ است، دور بیندازید.

پرسش گر هفتم: سؤال من از ندوی صاحب است. شما گفتید که خدا فراتر از زمان است و گفتید خدا آن‌قدر پیچیده است که ذهن انسان نمی‌تواند او را درک کند و خدا به انسان اراده‌ی آزاد هم داده است. پس چرا وقت خود را صرف بحث درباره‌ی خدا می‌کنید؟ ما باید دراین‌باره صحبت کنیم که چگونه جامعه را بهتر بسازیم.

شمائل ندوی: خدا هم همین را می‌گوید که چگونه جامعه را بهتر بسازیم؟ حالا من جواب شما را می‌دهم. شما گفتید که خدا در چارچوب زمان وجود ندارد، خوب که چه؟

پرسش گر هفتم: سؤال من این بود که - همان طور که خودتان گفتید - خدا یک امر بسیار پیچیده است.

شمائل ندوی: من نگفتم که «پیچیده» است؛ این حرف شماست. واژه پیچیدگی، برای خدا مناسب نیست. چرا؟ چون پیچیدگی مربوط به چیزهایی است که قابل مشاهده باشند. خدا آن طور قابل مشاهده نیست که شما آن را با ابزار به لابراتوار برده و آزمایش کنید و بگویید: «بینید چقدر پیچیده است». یک انجن موتر نیست. از نگاه فلسفی «واجب الوجودی» است که ساده می باشد نه پیچیده. بله! می توانید بگویید که شناخت کامل تمام حکمت های او ممکن نیست؛ این را می پذیرم. چون او «حکیم مطلق» است و شما «حکیم مطلق» نیستید و چون او خداست، موظف نیست که همه چیز را برای شما توضیح دهد.

پرسش گر هفتم: اما سؤال من این نبود. سؤال من این بود که وقتی خدا آن قدر فراتر از این دنیا است که حتی به انسان اراده ای آزاد داده و ما همه انسان ها صاحب اختیار هستیم، پس آنچه در جامعه رخ می دهد، فقط نتیجه ی انتخاب انسان ها است.

شمائل ندوی: ما تصمیم نمی گیریم. ذات خدا فراتر از زمان و مکان است. اما او از ما امتحان می گیرد و همان خدا برای ما بیان داشته است که چه باید بکنیم و چه باید نکنیم. پس ظاهر است که به او گوش می دهیم.

پرسش گر هشتم: نام من اورسلا است. من دانشجوی دانشگاه دهلی هستم و از فدراسیون دانشجویان هند می آمم. سؤال من از مفتی صاحب این است که در این مجمع و در این اتاق، ما به صورت فلسفی درباره ی اخلاق تجاوز صحبت کرده می توانیم، اما واقعیت این است که در زندگی روزمره، زنان از تجاوز رنج می برند. ما نباید آن را فقط به حیث آمار و ارقام ببینیم. چون چقدر زنان در کشورهای که شما مثال زدید وجود دارند که نمی توانند شکایات خویش را ثبت کنند؟ در آن کشورها چقدر زنان وجود دارند که واقعاً آزادی کار کردن دارند؟ در اروپا این آزادی به دست آمده است. در اروپا این قوانین

ساخته شد. به همین دلیل امروز می‌توانیم درباره‌اش صحبت کنیم.

شمائل ندوی: شما گفتید که ما می‌توانیم در یک اتاق بسته به صورت فلسفی درباره‌ی این موضوع بحث کنیم، اما واقعیت چیست؟ در سطح میدان و در سطح جامعه، چه می‌گذرد؟ چیزهای بسیار نادرست در حال وقوع است و زنان در حال رنج کشیدن‌اند. من با شما موافقم. بسیار نادرست است و هر آنچه نادرست است ما موظفیم جلو آن را بگیریم. چرا باید جلوش را بگیریم؟ چون نادرست است. ما برای تشخیص نادرستی آن تهداب عینی داریم. اما آن‌ها چنین تهداب عینی‌ای ندارند. من می‌خواهم بگویم: هر جا که ظلم در حال وقوع است، هر جا که به زن ظلم می‌شود، یا حرمت او لگدمال می‌گردد و یا به او آسیب رسانیده می‌شود و نه فقط زن، بلکه هر انسانی که مورد ظلم قرار می‌گیرد، ایستادن در برابر آن برای ما «اخلاق» است؛ و این اخلاق نزد ما از خدا آمده است. در غیر این صورت، آقای جاوید می‌گویند که اکثریت تصمیم می‌گیرند، پس اکثریت می‌تواند هر زمان تغییر کند.

جاوید اختر: اگر از سخنان من سوء تفاهمی ایجاد شده است، من آن جمله را پس می‌گیرم. منظور من این نبود که معیار اخلاق فقط نظر اکثریت است.

شمائل ندوی: لیکن شما این جمله را گفتید و پس از آن حالا منکر می‌شوید.

جاوید اختر: می‌پذیرم که گفته بودم. اجازه دهید توضیح خودم را بدهم. سخن مناسب این است که ما همه در درون خود می‌دانیم چه چیزی خوب است و چه چیزی بد؛ به خوبی می‌دانیم. حتی کسانی که کارهای بد انجام می‌دهند، خودشان هم می‌دانند خوب چه است و بد چه است.

شمائل ندوی: سؤال اصلی همین بود که این «اخلاق» از کجا آمده است؟

جاوید اختر: اخلاق از میل باهم بودن آمده است.

شمائل ندوی: یعنی چون کنار هم زندگی کنیم، پس هر چه بگوییم و انجام دهیم،

همان درست است؟

جاوید اختر: نه نه! شما تنها زمانی باهم زندگی می‌توانید که در مردم اخلاق باشد و الی فروپاشی رخ می‌دهد.

شمائل ندوی: شما از کجا می‌دانید؟

جاوید اختر: دیده‌ایم که جاهایی که اخلاق از بین می‌رود، دنیا به چه سمتی رفته است؛ ما می‌بینیم.

شمائل ندوی: در کجا می‌بینید؟

جاوید اختر: در جهان!

شمائل ندوی: شما دارید از «معرفت‌شناسی» صحبت می‌کنید اما من از «هستی‌شناسی» صحبت می‌کنم. تهداب چیست؟

مجری: بعداً شما را دعوت می‌کنم تا بازجویی متقابل داشته باشید چون اکنون با این بحث حق مخاطبین را نادیده می‌گیرید.

پرسش‌گر نهم: جناب! نام من لایق الرحمان است. من دانشجوی دانشگاه اسلامی علیگر هستم و تا جایی که اطلاع دارم، شما نیز از فارغ‌التحصیلان همین دانشگاه هستید.

جاوید اختر: بله بله! من هم بلبل همان چمن هستم.

پرسش‌گر نهم: واقعاً خوشحال شدم که امروز با شما ملاقات می‌کنم. سؤال من این است که دیدگاه سید علیه‌الرحمه این بود که وجود خدا را باید در چارچوب عقل جستجو کرد اما نه این‌که به‌طور کامل وجود خدا را انکار کنیم. چه برداشت دارید؟

جاوید اختر: این سخن را به ندوی بگویید؛ وی است که وجود خدا را ثابت

می‌کند.

پرسش گر نهم: نه شما انکار می‌کنید. سؤال من از شما است.

جاوید اختر: سید همین را می‌گفت که با عقل وجود خدا را ثابت نمی‌توان کرد؟
همین را می‌گفت و یا نه؟

شمائل ندوی: وی می‌گفت که می‌توان ثابت کرد و امروز اثبات صورت گرفت.

پرسش گر نهم: جناب! سؤال من این بود که سید علیه‌الرحمه نظریه‌ای داشت که در آن وجود خدا را باید در دایره‌ی عقل تلاش کنیم نه اینکه به‌طور کامل آن را انکار کنیم. منظور او همین بود، اما سؤال من این است که این مفهوم را چگونه توضیح می‌دهید؟ چرا که شما تولید همان دانشگاه هستید.

جاوید اختر: من در دایره‌ی عقل بسیار تلاش کردم ولی نیافتم.

پرسش گر دهم: السلام علیکم، جناب مفتی صاحب. نام من فیض است و سؤال من از جاوید اختر صاحب این است که امروز برخی خدا ناباوران از «مسئله‌ی شر» به‌عنوان استدلال علیه حقانیت اسلام و علیه خدا باوران استفاده می‌کنند. اساساً این استدلال این‌گونه است که در این دنیا مقدار بسیار زیادی شر وجود دارد و اگر خدایی کاملاً نیک وجود می‌داشت جلو آن را می‌گرفت. چرا نگرفت؟ اما در این سؤال یک پیش‌فرض پنهان وجود دارد و آن این است که در این دنیا واقعاً شر وجود دارد. حالا سؤال این است که یک خدا ناباور چگونه می‌تواند از دید هستی‌شناسانه ثابت کند که در این دنیا شر وجود دارد؟ طبق نظر خدا ناباوران، همه‌چیز تصادفی به وجود آمده است. همه‌چیز فقط «اتم» و «مالیکول» است. تفاوت یک سنگ و انسان فقط در این است که ما انسان‌ها به اتم‌ها و مالیکول‌ها آرایش‌های متفاوت می‌دهیم. حالا اگر کسی یک سنگ را با شمشیر دوتکه می‌کند یا مرا طبق نظر خدا ناباوری، هردو یکی است. در آن صورت، خیر و شر وجود ندارد.

جاوید اختر: اگر کوشش هم می‌کرد، پرسش متفاوت‌تر از این نمی‌توانست بپرسد. ببینید! «زندگی» شکلی از حیات است و در حیات احساس وجود دارد. یعنی موجود زنده می‌شنود، می‌بیند، مزه را تشخیص می‌دهد و می‌تواند احساس کند. بنابراین، این کیفیات که در یک حباب آمده است؛ هم در حیوان وجود دارد و هم در انسان. پس روشن است که اگر به او درد برسد، درد را احساس می‌کند، چون حس درد. اما سنگ این حساسیت را ندارد. پس این چگونه سؤال است که اگر سنگ را بپزید؟ سنگ درد احساس نمی‌کند؛ شما درد احساس می‌کنید؟ درجایتان بنشینید!

پرسش‌گر یازدهم: آقای جاوید اختر صاحب!

جاوید اختر: ای برادر! شما همه مفتی صاحب را رها کرده دنبال من افتاده‌اید، چرا؟

پرسش‌گر یازدهم: شما پرسیدید که چگونه خدا وجود داشته می‌تواند درحالی‌که اطفال در غزه می‌میرند. همچنین به افزایش خدا ناباوری در اروپا اشاره کردید. اما همین حادثات همچنان سبب شده است که بسیاری خداناباوران به‌سوی ایمان بیایند. این تناقض را چگونه تفسیر می‌کنید؟ اینکه یک حادثه بعضی را به ایمان نزدیک و بعضی را دور می‌کند.

جاوید اختر: یک نکته را باید بگویم. دنیا هیچ‌جا کامل نیست؛ در هر جا کاستی‌ها و خرابی‌هایی وجود دارند. اما اگر با صداقت نگاه کنی، می‌توانی بگویی که دنیا بیشتر در کجا متمدن است؟ یک انسان عادی در کجا می‌تواند حقوق خود را به دست آورد، به میل خود کار کند، به میل خود نظر بدهد و در برابر حکومت سخن بگوید؟ درباره‌ی افراد قدرتمند صحبت کند و علیه سرمایه‌داران حرف بزند؛ این فضا را شما در کشورهای اسکاندنوی و در اروپای غربی می‌یابید. من نمی‌گویم آنجا کامل است؛ اصلاً نه. آنجا هم خرابی‌های زیادی دارد؛ هیچ‌جا کامل نیست. اما امریکای لاتین را ببینید، خلیج را ببینید؛ آنجا شاید تجاوز وجود نداشته باشد. به تجاوز چه نیازی

است؟ زن را بخريد و در خانه نگه‌داريد؛ پس چه نيازی است که در خيابان تجاوز شود؟ اما گوش دهيد! گوش بدهيد! حقيقت اين است که در آنجا آزادی واقعی اظهارنظر و بيان وجود ندارد.

پرسش‌گر دوازدهم: نام من منيشا است. من از هريانا آمده‌ام. می‌خواهم از مفتی صاحب یک سؤال بپرسم. شما بارها جاويد صاحب را رد می‌کنيد و می‌گويد که او اين را گفته و آن را گفته؛ اما خود شما هم بر مبنای فرضيات صحبت می‌کنيد. شما کدام دليل را برای وجود خدا ارائه کرده‌ايد؟ برای وجود خدا؟ فعلاً اين سؤال را کنار بگذاريد که چه کسی خدا ناپاور است و چه کسی نیست.

نکته‌ی دوم اين است که شما به‌صورت گذرا گفتيد که انسان از «اراده‌ی آزاد» استفاده می‌کند. درست؟ اما استفاده از اراده‌ی آزاد يعنی خدا اين اجازه را داده است که اين قدر به بدترين شکل‌ها و اين قدر به پستی از آن استفاده شود؟

شمائل ندوی: خودتان به اراده‌ی آزاد باور داريد و يا می‌گويد اراده‌ی آزاد وجود دارد، درست است؟ قبول داريد؟ پس در اين صورت شما هيچ توضیحی نداريد که اگر یک انسان با استفاده از همان اراده‌ی آزاد کار نادرست انجام می‌دهد و از مسير یک زندگی خوب بيرون می‌رود، هيچ سزایی ندارد. از دید ما، انسانی که کار نادرست انجام می‌دهد برایش سزا داده می‌شود و کسی که کار درست انجام داده است، پاداش مناسب خود را می‌گيرد. از اين نگاه، «اراده‌ی آزاد» به اين معناست که خداوند تا یک زمان محدود مهلت داده است؛ نه اين‌که رها کرده باشد تا هر چه می‌خواهد هميشه انجام دهد. زمانی خواهد آمد که وقت امتحان تمام می‌شود. وقتی امتحان تمام شد، نتيجه اعلام می‌شود. در جريان امتحان، به‌زور به شما پاسخ گفته نمی‌شود.

جاويد اختر: برادر! فقط یک لحظه! یک سؤال از مفتی صاحب دارم. اگر آنچه در حال وقوع است به خاطر اراده‌ی آزاد است و روزی قيامت برپا می‌شود و در محشر حساب‌وکتاب خواهد بود، پس مردم چرا دعا می‌خواهند؟ اگر دعا می‌خواهند، معنايش

این است که هنوز هم، خدا این بخش را برای خویش محفوظ نگه داشته است که در زندگی روزمره مداخله کند؛ این که تو به من کار می دهی، برای پسر اقامه می دهی و ۴۵ هزار کودک می میرند و تو جلو آن را می گیری یا نه؟

شمائل ندوی: نه، نه! پس آیا می گوئید که در این دنیا هرگز ظالمان گرفتار نمی شوند؟

جاوید اختر: هرکسی که دستگیر می شود، اما کودکان گریه می کنند.

شمائل ندوی: کاملاً! ببینید! من در بیانیهای آغازین خود همین نکته را گفتم که جناب جاوید صاحب فقط استدلال احساسی ارائه می کنند. این یک استدلال احساسی است. من دلیل پشت این موضوع را توضیح دادم و این مسئله را که پشت این موضوع چه حکمتی نهفته است را توضیح دادم.

مجری: زمان تعیین شده بود و این زمان به پایان رسید. شما با حوصله ی زیاد گوش دادید؛ من از همه ی شما بسیار بسیار سپاسگزارم. اگر خواست هر دو اندیشمند باشد می توانیم این گفت و گو را در دور بعدی ادامه دهیم؛ خوبی انسان در همین است که بحث و مباحثه می تواند. شما حاضران صبر و بردباری بزرگی از خود نشان دادید، بسیار سپاسگزارم.

جاوید اختر: در پایان این گفتگو یک نکته را به شما بگویم: بحث تمام شد. اکنون من با مفتی صاحب و مفتی صاحب بزرگ یکجا غذا صرف خواهیم کرد.